



## جمهوری اسلامی تجسم حقوق بشر در اسلام

### بحران در ساختار حکومت است

طی هفته های اخیر با تشدید اختلافات درونی هیات حاکمه و کشمکش وجدال جناحها، بحران دستگاه حکومتی بمثابه بحران ذاتی حکومت مذهبی ایران ابعاد تازه ای بخود گرفت و یکبار دیگر بر تبلیغات جارچیان ثبات رژیم ومدعیان تخفیف تضادهای و بحرانهای رژیم خط بطلان کشید. مدافعین وتوجیه گران نظم موجود که در تلاش اندا زهر واقعیه ای برای تبلیغ ثبات رژیم استفاده کنند، آتش بس موقت جناحهای رژیم را که با مرگ خمینی صورت گرفت و در پی آن انتخاب خانه ای بجای خمینی و کسب پست ریاست جمهوری را توسط رفسنجانی بعنوان نشانه های بارزی از تخفیف تضادهای و رفع بحران حکومتی قلمداد نمودند. همپای تبلیغات کرکننده دستگاه حکومتی، دسته هائی از بورژوازی پوزسیون ونیز محافظ امپریالیستی فریاد برآوردند که مرحله جدیدی در حل بحرانها ومشکلات ایران فرار رسیده است. آنها مدعی شدند که گویا بحرانها از ذات بحران زای شخص خمینی ناشی شده و با مرگ او اوضاع سامان خواهد گرفت. آنها قرار گرفتن خانه ای بجای خمینی، رفسنجانی

با زیدنا زندانها وبررسی رعایت حقوق بشر از سوی رژیم ایران، به تهران بفرستد. جمهوری اسلامی که اینبار برخلاف قبل ناگزیر شد در حرف درخواست کمیسیون حقوق بشر را بپذیرد، سرآسیبه به سازماندهی تبلیغات ومراسمی پرداخت تا پای بندیش به حقوق بشر را به اثبات برساند. سران رژیم با گردآوری مرتجعینی از ۳۰ کشور اسلامی، اجلاس حقوق بشر در اسلام را در تهران برپا نمودند. در این اجلاس نمایندگان دولتهای از سرشت جمهوری اسلامی همانند سوریه، الجزایر، لیبی، قطر، عمان، بنگلادش، پاکستان، بحرین، اندونزی، امارات متحده عربی و کویت هر یک برترییون قرار گرفتند و در وصف حقوق بشر در اسلام به سخنرانی پرداختند. مضحکه روزگار اینکه سران جمهوری اسلامی در کنفرانسی که بمنظور نشان دادن اعتقاد خود به حقوق بشر برآه انداخته بودند، تلاش فراوانی بکار بردند تا شرکت کنندگان در اجلاس را متقاعد سازند از حکم خمینی درباره اعدام سلمان رشدی حمایت نمایند. این نمایش مضحک با صدور بیانیه حقوق بشر در اسلام به پایان رسید.

گرچه در طول این اجلاس نمایندگان

رژیم جمهوری اسلامی طی حاکمیت خود، سرکوب وخفگان عنان گسیخته ای را برجامعه حاکم نموده است. هر یک از اقشار وطبقات جامعه بنحوی در معرض ستم وسرکوب قرار دارند. کارگران، دهقانان، زنان وعموم توده های مردم از ابتدائی ترین حقوق دمکراتیکشان محروم شده اند. سرکوب ابتدائی ترین مطالبات، تجاوز به حقوق برحق توده ها، بگیریوبند، شلاق زدن، سنگسار، زندان و اعدام، به اجزاء لاینفک حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شده اند. در چنین شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی بعنوان یک رژیم ارتجاعی و درنده خور، مورد نفرت توده های مردم ایران وافکار عمومی جهان قرار دارد، حکومت اسلامی با برپائی نمایشات مضحک و چندش آوری، هر چه بیشتر ماهیت خود را بعنوان یک دیکتاتور ارتجاعی برملا میسازد.

هنوز چندی از محکومیت جمهوری اسلامی توسط عفو بین الملل نگذشته بود که تحت فشار افشاکری نیروهای سیاسی درباره دستگیریها و اعدام زندانین سیاسی تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای چندمین بار خواهان آن شده جمهوری اسلامی اجازه دهد بین ارگان هیات را برای

### تشکل و تشدید مبارزه، راه حل قانون کار

هاشمی) در توضیح اشکالات مطرح شده از سوی شورای نگهبان اظهار داشت: "شورای نگهبان در قانون کار مصوب اخیر مجلس شورای اسلامی حدود ۳۳ اشکال قانون اساسی اعلام کرده که ۲۶ مورد آن اشکال بار مالی است... همچنین ۳۲ اشکال شرعی گرفته شده به قسمی اصلاح گردد که در نهایت برای کارگران کشورمان قانون کار چاره ساز و مشکل گشا داشته باشیم." سپس از

در آبانماه امسال یکبار دیگر شورای نگهبان به لایحه قانون کار مصوب مجلس ارتجاع مهر زد. این لایحه که در مهرماه در جلسات مجلس با حضور اعضای شورای نگهبان "ملاح" شده بود، برای تصویب نهائی در اختیار شورای نگهبان قرار گرفت. اما در آبانماه اعلام شده که شورای نگهبان با برشمردن ۶۵ مورد اشکال شرعی و اشکال قانون اساسی، لایحه فوق را رد کرده است. یکی از نمایندگان مجلس (قاضی زاده

### دفاع از حزبیت، علیه بی حزبی

۱۶۹ (۳)

### یادداشت های سیاسی

★ اشغال نظامی پاناما توسط امپریالیسم آمریکا

★ تحولات در رومانی

۱۶



### اطلاعیه

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران  
(اقلیت)

۲

### از میان نبرتهای

راه کارگر - باز هم پریشان فکری و باز هم نااستواری نظری

شورای عالی و حرفهای کهنه شده انحلال طلبان

۷



## اطلاعیه

مردم مبارز ایران! سازمانهای انقلابی و مترقی! سازمانهای بین‌المللی!

در مرداد ماه سال ۱۳۶۷ یکی از رفقای سازمان ما بنام رفیق کاظم که در مناطق مرزی کردستان علیه جمهوری اسلامی فعالیت می‌کرد، توسط مامورین عراقی دستگیر و اکنون حدود یکسال و نیم است که در زندانهای رژیم عراق بسر میبرد.

سازمان ما طی یک تلگراف به سفارت عراق در فرانسه در اواخر مارس ۱۹۸۹ و نیز یک نامه بتاريخ بیستم سپتامبر ۱۹۸۹ ضمن اعتراض به این اقدام دولت عراق خواستار آزادی وی گردید و در همان حال از مجاری مختلف از طریق سازمانهای بین‌المللی برای آزادی وی اقدام نمود، اما تاکنون رژیم عراق همچنان از آزادی وی سرباز زده و حتی اجازه ملاقات با وی را نداده است. ما باریگر ضمن محکوم کردن این اقدام دولت عراق از همه سازمانهای ایرانی و بین‌المللی میخواهیم که دولت عراق را برای آزادی رفیق کاظم تحت فشار قرار دهند تا موجبات آزادی هر چه سریعتر وی فراهم گردد.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

۱۳۶۸/۱۰/۲۰

تفرقه آفرین را که در چند سال قبل معمول بود دوباره به صحنه بیاورند." بعضی درگوشه و کنار به اندک بهانه‌ای جنجال راه می‌اندازند و ایراد گرفتن را شروع میکنند." واضافه کرد که مانمیتوانیم "جازه دهیم مسئولان دیپلماسی کشور مورد تهاجم افرادی مسئولیت قرار بگیرند؟ مگر ما می‌گذاریم." یک روز پس از این موضعگیری رفسنجانی نیز ضمن یادآوری این مسئله که وزیر امور خارجه از پشتیبانی ویژه خامنه‌ای برخوردار است به مخالفین کابینه خود خطا کرد و گفت: "بعد از این افراد مواظب باشند و در محله‌ها نظرات رهبری حرکت کنند." اما این حملات و اظهارها کار ساز نبود، نمایندگان جناح رقیب در مجلس به رد سخنان خامنه‌ای و رفسنجانی پرداختند و گفتند که این حق آنهاست که وزرای کابینه را استیضاح کنند و خامنه‌ای نمیتواند آنها را "افرادی مسئولیت" بنامد.

در این مرحله از جدت اختلافات بود که طرفداران ائتلاف خامنه‌ای-رفسنجانی برای مرعوب ساختن جناح محتشمی به تاکتیک خمینی متوسل شدند و کوشیدند از طریق جار و جنجال "بیعت مجدد" و "حمایت از خامنه‌ای" رقیب خود را به عقب نشینی وادارند. اما خامنه‌ای خمینی بود و نه اوضاع به روال سابق. "متحزب الله" که میبایستی مجری این تاکتیک باشد، تا آن حد که برای رژیم باقی مانده است عمدتاً تحت نفوذ جناح دیگر بود، لذا جز از جانب جریان‌ها وابسته به خود جناح خامنه‌ای، نظیر "روحانیت مبارز"، "امه جمعه"، "سازمان تبلیغات اسلامی" و گروه معدودی دیگر، حمایتی صورت نگرفت. این شکستی سنگین برای خامنه‌ای و جناح او بود. در شرایطی بود که مجدداً گروهی از روحانیون و در رأس آنها منتظری بمخالفت آشکار با وی برخاسته‌اند. در ادامه این کشمکشها بالاخره ولایتی ناگزیر شد که به مجلس برود و در مورد سؤال مخالفین که تعداد آنها به ۸۴ تن افزایش یافته بود پاسخ دهد. اما مشکل جناح مسلط هیئات حاکمه بهمین جا ختم نمیشود، این فقط سر آغاز یک دور جدید از اختلافات درونی هیأت حاکمه است که بحرانی عمیق‌تر را در درون دستگاه حکومتی پدید خواهد آورد. جمهوری اسلامی را راه‌گیری از این بحران حکومتی نیست، چرا که این بحران زائیده حکومت مذهبی است و از ساختار خود حکومت ناشی میگردد. بحران حکومتی نمیتواند حل گردد مگر آنکه حکومتی جدید آنرا حل کند.

از صفحه ۱۴

آنرا در دلبله بلعکس وظیفه آن برداشتنی موانع از سر راه تحول بورژوازی جامعه رومانی از طریق اعمال یک رشته رفرمهای اقتصادی و سیاسی بورژوازی و پالمانتاریسم بورژوازی است. همان مسیری که در دیگر کشورهای اروپای شرقی طی شده است، مسیر تحولات در رومانی است.

## بحران در ساختار حکومت است

باید و این انتخاب چگونگی توازن قوا را به هر دو طرف نشان داد. این انتخاب به جناح محتشمی امکان داد که با شناخت دقیق تری از قدرت خود تعرض به جناح دیگر را آغاز کند. بنا بر این مخالفت خود را با برنامه‌های اقتصادی و سیاسی رفسنجانی شدت بخشید و نمایندگان این جناح در مجلس آشکارا به مخالفت با برنامه‌های دولت برخاستند. مسافرت چاوشسکو به ایران و بلافاصله سرنگونی او، فرصت مناسب دیگری بود که این جناح برداشته و تعرض خود بیا فزاید. لذا در اوائل دیماه ۴۵ تن از نمایندگان مجلس ارتجاع طی نامه‌ای از ولایتی خواستند که در مجلس حاضر شود و درباره سفر چاوشسکو به آنها توضیح دهد. توأم با آن، مطبوعات وابسته به این جناح نیز تبلیغات وسیعی را علیه وزارت امور خارجه سازمان دادند. مقارن همین ایام ۱۳۶ تن از مجلسیان که اساساً وابسته به همین جناح ندی نامهای به احمد خمینی - خوستار تعقیب قضائی روزنامه رسالت ارگان جناح با زار شدند که به گفته آنها سخنان خمینی را بنفع این جناح تحریف کرده است. دامنه این تعرض بحدی بود که جناح مقابل ناگزیر گردید شخص خامنه‌ای را بمیدان بفرستد. لذا او طی یک سخنرانی شدیدالحن با تاکید بر این مسئله که رژیم بنا به مجموعه شرایط داخلی و بین‌المللی در وضعیت وخیمی قرار دارد و با این "تنازع و کشمکش" "پرچم اسلام" حفظ نخواهد شد، مخالفین جناح خود را مورد حمله قرار داد و گفت: "ما با درگوشه و کنار کسانی یا دشان برود که امروز دنیا در چه شرایطی قرار دارد و دولت ما کیست و کجاست و با ز شروع کنند و همان حرفها و حرکتها ی

در رأس قوه مجریه ویزدی در رأس قوه قضائیه را به فال نیک گرفتند و گفتند: اکنون که "جناح میانه‌رو" زمام امور را بدست گرفته و جناح با اصطلاح "تندرو" موقعیت پیشین خود را از دست داده است دیگر دلیلی برای بحران حکومتی وجود ندارد و در پی آن رژیم قادر است بر بحرانهای دیگر نیز فائق آید. بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیسم و جناحهای لیبرال داخلی حتی از ظرفیت و توان رفسنجانی برای حل تمامیت بحرانهای اقتصادی و سیاسی سخن بمیان آوردند. اما شناخت اندکی از ما هیئت بحران همه جانبه‌ای که رژیم با آن روبروست و ساختار بحران‌زای حکومت مذهبی کافی بود تا با قطعیت بتوان گفت که حل این بحرانها از عهده رژیم ساخته نیست و شیاتی هم در کار نخواهد بود. حقیقتی که هم‌اکنون تنها پس از گذشت چند ماه از مرگ خمینی آشکار گشته و تشدید بحران حکومتی با رزترین دلیل آن می‌باشد. بحرانی که مجدداً در پی تشدید اختلافات و تضادهای جناحهای رقیب آشکار شده است. در تحولات پس از مرگ خمینی که با تفوق ائتلاف جناح خامنه‌ای و رفسنجانی بر جناح دیگر توأم بود، نخستین نقطه‌ای که میتوانست عرصه‌ای برای ارزیابی مجدد جناحها از قدرت خویش بحساب آید، انتخابات میان دوره‌ای مجلس ارتجاع بود. در این انتخابات که دو طرف اصلی کشمکش بمقابلهای سخت و جدی با یکدیگر برخاستند، علیرغم تلاشی که ائتلاف خامنه‌ای-رفسنجانی برای کنار گذاشتن کاندیداهای طرف مقابل و انتخاب کاندیداهای خود بکار برد، اما محتشمی یکی از سران جناح رقیب توانست به مجلس راه



### جمهوری اسلامی تجسم حقوق بشر در اسلام

جمهوری اسلامی و سایر دول شرکت کننده تلاش فراوانی بکار بردند تا حقوق بشر و آزادیهای فردی و سیاسی را از دیدگاه اسلام تشریح نمایند، اما توده های مردم ایران و بطور عموم توده مردمی که تحت سلطه حکومت های مذهبی و اسلامی قرار دارند، اصولاً نیازی ندارند تا از طریق اینگونه اجلاسها به مفهوم حقوق بشر در اسلام پی ببرند. توده های مردم ایران و سایر کشورهای اسلامی معنای این نوع از حقوق بشر را در عمل دریافته اند و هر روز و هر لحظه آن را با گوشت و پوست خود لمس میکنند. کدام کنفرانس و اجلاس میتواند حقوق بشر در اسلام را به روشنی ۱۱ سال حاکمیت جمهوری اسلامی به توده مردم بشناساند؟ کدام کنفرانس و اجلاس میتواند هم نندجن گنگ توسعه طلبانه ایران و عراق به توده مردم نشان دهد که در برابر مطامع پاناسلامیستی جمهوری اسلامی، نه حقوق بشر، که جان میلیونها انسان پیشیزی ارزش ندارد؟ کارگران ایران حقوق بشر در اسلام را در نقض ابتدائی ترین خواسته های برحق خود لمس کرده اند. آنان این نوع از حقوق بشر را در چهره مزدوران سرکوبگر انجمن اسلامی، در چهره پاسدارانی که با هر حرکت اعتراضی کارگران به کارخانه می ریزند و کارگران را به رگبار می بندند، در ممنوعیت تشکیل هر نوع تشکل مستقل کارگری، در دستگیری و اعدام هزاران کارگر پیشرو و خوبی دیده اند. توده مردم ایران حقوق بشر در اسلام را در سرکوب هرگونه مخالفت در چهره اوپاشان رژیم که در سر هر کوی و بزمزنی همانند لاشخور به کمین نشسته اند، با هر بیانه ای به مردم هجوم میبرند، در چهره موتور سوارانی که بروی زنان تیغ میکشند، در چهره باندهای سیاه که مخالفین رژیم را میر با بندویس از شکنجه و آزار جسدیایی میکنند، جان آنان را در بیابانها میساند، در چهره دیده اند. حقوق بشر در اسلام همان گشتار چند هزار نفره زندانیان سیاسی است، اعدام زنان باردار، تجاوز به زنان زندانسی، شلاق زندنها، دست و پا بریدن، سنگسار زنان است. حقوق بشر در اسلام در زنده زنده سوزاندن زندانیان سیاسی، در چهره لاجوردی قصاب اوین، در چهره تک تک سران جمهوری اسلامی نقش بسته است. حقوق بشر در اسلام همان آزار و اذیت اقلیت های مذهبی، سرکوب خلقها، حکم اعدام سلمان رشدی و ترور مخالفان رژیم در خارج از کشور است. پس چه حاجتی است که برای شناساندن آن اجلاس و کنفرانس برپا شود؟ اصولاً وجود یک حکومت مذهبی خودنقض مکرسی و آزادی است. یک رژیم مذهبی بنا بر خصوصیت مذهبی اش نمیتواند هیچ قرابتی با مکرسی و آزادی داشته باشد، حکومت های مذهبی ستم طبقاتی بر توده مردم، بر کارگران و حاکمیشان را با ستم مذهبی تکمیل میکنند. اگر

رژیمهای بورژوازی که در ظاهراً آزادیهای فردی و اجتماعی را برای مردم به رسمیت می شناسند، این آزادیها را در چهارچوب حکومت استثمارگران بر استعمارشوندگان با هزارا مومگرمی پذیرند، یک حکومت مذهبی در حرف هم نمیتواند به این آزادیهای پای بند باشد. وقتسی نماینده جمهوری اسلامی در اجلاس فوق الذکر در انتقاد به اعلامیه حقوق بشر میگوید: "چگونه میتوان برای آزادی بیان حدود مرزی قائل نشد و اجازه داد به پیا میران و برگزیدگان جامعه بشری توهین و بی احترامی شود"، بر همین مسئله تا کید میکنند که در یک حکومت مذهبی همه چیز، همه افراد و کل اجتماع تابعی از اراده خداوند و نمایندگان این خداوند بر روی زمین هستند.

### دفاع از حزبیت . . .

فراکسیون یعنی ایجاد سازمان یا سازمان نهائی در درون یک سازمان واحد، با پلاتفرم و انضباط ویژه خود دست میزنند، به مناسبات محفلی روی می آورند و به جای اینکه نظرات و انتقادات خود را با ابزارها و شیوه های مبارزه حزبی بیان کنند به روش های غیر تشکیلاتی و ماقبل حزبی متوسل میگردند. حتی بلشویکها که نمونه کاملی از یک تشکیلات پرولتری و انضباط پرولتری را به همه کمونیستها ارائه دادند، ناگزیر بودند که مداوماً با این گرایشات و روشهای نقض دیسیپلین حزبی مبارزه کنند. لنین با زهم در همان بحبوحه اختلاف با منشویکها خاطر نشان ساخت: "روشهای مختلف مبارزه وجود دارند. برخی روشها قطعاً خلاف قاعده هستند و ابداً نمیتوان آنها را در یک حزب سالم تحمل کرد. ما باید فقط اعلام کنیم و با اقتدار اعلام کنیم که یک مبارزه نرمال، یک مبارزه ایده ها، مبارزه ای که در محدوده های معینی صورت میگیرد مجاز است، اما با یکوت، خود داری از کار کردن تحت رهبری کمیته مرکزی، خودداری از حمایت مالی برای خزانه مرکزی و غیره و غیره مجاز نیست." ۲۰ اودا ر خود "یک گام به پیش دوگام به پس" لیست کاملی از این شیوه های غیر مجاز که بهیچوجه با روشهای مجاز مبارزه حزبی همخوانی ندارند ارائه میدهد و ضرورت مبارزه علیه آنها را خاطر نشان میسازد. در دوران مبارزه علیه انحلال طلبان با نمونه های دیگری از این شیوه های مبارزه غیر حزبی بمبارزه برمیخیزد. در دوران انقلاب اکتبر و پس از آن نیز لحظه ای از مبارزه علیه شیوه های مبارزه غیر حزبی در درون حزب بلشویک، نظیر روشهای اعتصاب شکنانه، با یکوت، فراکسیونسیم و غیره که انضباط پرولتری را در حزب برهم میزدند، غافل نبود. از اینرو هر تشکیلات پرولتاریائی نیز بمنظور حفظ دیسیپلین پرولتری باید قاطعانه شیوه های مبارزه غیر مجاز را مردود بداند و بهیچوجه آنها را تحمل نکند. لذا رعایت اکید اسامه که

تحت سلطه چنین حکومت های مردم تنه آزادند که مسلمان باشند و از حکومت تبعیت نمایند. کارگران و زحمتکشان ایران که ۱۱ سال تحت سلطه یک رژیم مذهبی مافوق ارتجاعی قرار داشته اند، مفهوم این سخنان نمایندند. جمهوری اسلامی را خوبی درک میکنند. توده مردم به تجربه دریافته اند که تا وقتی یک رژیم مذهبی و حکومت جمهوری اسلامی بر سر کار باشد، صحبت کردن از آزادی های فردی و اجتماعی پوچ و عبث است. این رژیم دشمن سرسخت آزادی و دمکراسی است و نخستین گام برای دست یابی به آزادیهای سیاسی سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است.

از نظر روشنفکران و لنگار ممکن است بوروکراتیک جلوه کند، برای حفظ دیسیپلین حزبی امری ضروری و حتمی محسوب میشود. ما امروز بیش از همیشه باید در برابر گرایشاتی که بنحوی از انحاء با ایده حزبیت مخالفت میکنند، بمبارزه برخیزیم و از ایده حزبیت، سازمان پرولتاریائی و دیسیپلین پرولتری دفاع نماییم. طبقه کارگر بدون تشکیلات و انضباط پرولتاریائی نمیتواند بر بورژوازی پیروز شود. با چنین درکی است که ما باید برای متشکل ساختن کارگران تلاش کنیم و این ایده درخشان لنین را مدنظر داشته باشیم که بدون تشکیلات، دیسیپلین انقلابی، و فعالیت زیرزمینی، مبارزه علیه حکومت و پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی ممکن نیست.



- ۱- بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم - لنین
- ۲- یک گام به پیش دوگام به پس - "
- ۳- یک گام به پیش دوگام به پس - "
- ۴- به حزب - "
- ۵- یک گام به پیش دوگام به پس - "
- ۶- دیسیپلین حزبی و مبارزه علیه سوسیال دمکراتهای طرفدار کادت - "
- ۷- شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی - "
- ۸- یک گام به پیش دوگام به پس - "
- ۹- یک گام به پیش دوگام به پس - "
- ۱۰- اسناد انترناسیونال سوم درباره احزاب کمونیست - "
- ۱۱- بگنار کارگران تصمیم بگیرند - "
- ۱۲- چه باید کرد؟ - "
- ۱۳- تجدید سازمان حزب - "
- ۱۴- چه باید کرد؟ - "
- ۱۵- خطاب به حزب توسط نمایندگان به کنگره وحدت - "
- ۱۶- آزادی انتقاد و اتحاد در عمل - "
- ۱۷- گزارشی درباره کنگره سوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه - "
- ۱۸- خطاب به حزب توسط نمایندگان به کنگره وحدت - "
- ۱۹- اسامه به ایسرا - "
- ۲۰- نشست شورای حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه - "

## تشکل و تشدید مبارزه، راه حل قانون کار

مخالفت شورای نگهبان بالایحه قانون کار، این لایحه در اختیار مجمع تشخیص مصلحت قرار گرفت تا این مجمع نظرنهایی در باره آن ارائه دهد. اما مجمع تشخیص مصلحت تاکنون از تصمیم گیری درباره قانون کار عاجز مانده است. اما می کاشانی یکی از اعضای مجمع فوق، در این مورد که چرا این ارگان نظرنهایی خود را درباره قانون کار اعلام نمیکند اظهار داشت: "مهمترین مشکل این طرح بارمالی آن است." به این ترتیب پس از ۱۱ سال که از حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی میگذرد، این رژیم هنوز قادر نشده است قانون کاری را بتصویب برساند، قانون کار پیشنهادی آن در مجلس و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت دست بدست میشود و آخرین لایحه قانون کار، با این توجیه که "بارمالی" دارد، از سوی شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت رد شده است. البته برهر کارگر آگاهی که با آخرین لایحه قانون کار آشنائی داشته باشد، روشن است که این لایحه در کلیت خود عمیقاً ارتجاعی و ضد کارگری است. در این لایحه گرچه سرمایه داران و دولت آنان ناگزیر شده اند اندکی از لوائح قبلی که بر مبنای باب اجاره و قوانین فقهی تنظیم شده بود، عقب بنشینند، اما لایحه فوق نیز در اساسی ترین رئوس خود، در ضدیت با منافع کارگران تنظیم شده است و بیان حقوقی استثمار و وحشیانه آنان از سوی سرمایه داران است. در این لایحه کارگران از ابتدائی ترین حقوق خود محرومند؛ در این لایحه ایجاب تشکلهای مستقل کارگری و حق اعتصاب از کارگران سلب شده است. ارگانهای جاسوسی و سرکوب یعنی انجمن های اسلامی و ارگانهای ارتجاعی وابسته به رژیم موسوم به شورا های اسلامی کار جایگزین تشکلهای مستقل کارگری شده اند. بر اساس این قانون، سرمایه داران مجازند به بهانه های گوناگون کارگران را گروه گروه اخراج کنند، در این لایحه ارتجاعی، تعیین حداقل دستمزد کارگران به "شورای عالی کار" ارگان متشکل از نمایندگان سرمایه داران و دولت آنان واگذار شده است تا دستمزد کارگران را متناسب با خواست سرمایه داران در سطح پایینی حفظ نمایند. لایحه قانون کار مصوب مجلس ارتجاع، به اضافه کاری اجباری، و داشتن کارگران به ساعات متمادی کار رسمیت بخشیده است. سرمایه داران مجازند کارگران را بصورت کارمزدی بکار بگذارند و آنان را به شب کاری وادار نمایند. هزاران روزنه لایحه فوق بسره سرمایه داران اجازه میدهد برای افزودن سوره های خود، حداقل امکانات ایمنی و بهداشتی محیط کار را از کارگران دریغ کنند و آنان را در شرایط وحشیانه ای استثمار نمایند. اما با تمام موارد ذکر شده، با زهم سرمایه داران از "بارمالی" یکن

لایحه شکایت میکنند و با اینکه مجلس ارتجاع، لایحه فوق را در جهت منافع کارگران "صلاح" کرده است، هنوز هم ناراضی اند. شورای نگهبان به قانون کار ۶۵ مورد اشکال وارد میکند و مجمع تشخیص مصلحت، عمده ترین مشکل آن را بارمالی این قانون برای سرمایه داران و دولت میدانند. سرمایه داران خواهان تشدید استثمار کارگران و کسب سودهای با زهم بیشتری هستند. همیمن عامل است که سبب شده رژیم جمهوری اسلامی طی ۱۱ سال حکومت خود از تهیه قانون کار ناتوان باشد. از یکسو سرمایه داران، شرایط مناسب برای تولید را در تداوم وحشیانه ترین شکل استثمار کارگران و بی حقوقی محض آنان میدانند و از سوی دیگر رژیم در هر اس از رشد اعتراضات کارگری در تلاش است با رنگ و لعاب زدن به قانون ارتجاعی کارگران را آرام سازد. رژیم که به تجربه دیده است نخستین لایحه قانون کار که در زمان وزارت توکللی به مجلس ارائه شد، چه موج عظیمی از اعتراضات کارگری برانگیخت و وزیر کار و هیئت دولت ناگزیر شدند بی سروصدا این لایحه را پس بگیرند، و شا هدیه داده است لوائح کار بعدی نیز به سرنوشت اولی دچار شده اند، قادر نیست قانون کار را بنحوی تنظیم نماید که هیچ "بارمالی" برای دولت و سرمایه داران نداشته باشد.

بهر حال علیرغم اینکه لایحه قانون کار جمهوری اسلامی تا چه مدت در مجلس، هیئت دولت، مجمع تشخیص مصلحت و شورای نگهبان دست بدست شود، طبقه کارگران ایران این قانون ارتجاعی را رد میکنند و مبارزه خود را برای دست یابی به یک قانون کار مترقی گسترش خواهند داد. طبقه کارگران ایران برای دست یابی به آن قانون کاری مبارزه میکنند که در آن ۴۰ ساعت کار و روز تعطیلی پیاپی در هفته به رسمیت شناخته شده باشد. قانون کاری که اخراج کارگران توسط سرمایه داران را ممنوع سازد و اجازه ندهد آنان هر زمان که اراده کردند کارگران را بطور فردی یا گروهی اخراج نمایند. طبقه کارگران ایران خواهان تدوین قانون کاری است که در آن اضافه کاری، سیستم پرداخت دستمزد بصورت کارمزدی و شب کاری (مگر در مواردیکه به تصویب تشکلهای کارگری رسیده باشد) ممنوع گسردد. قانون کاری که دستمزد کارگران را متناسب با سطح هزینه ها و تامین معیشت یک خانواده پنج نفره کارگری تعیین نماید. در چنین قانون کاری، کارگران از بیمه کامل اجتماعی و برقراری کنترل کامل و سازمان یافته بهداشتی برخوردار خواهند بود. چنین قانون کاری دولت را موظف میسازد تا دام که شغلی برای کارگران بیکار ایجاد نشده، حقوقی معادل مخارج یک خانواده پنج نفره کارگری به کارگران

پرداخت نماید. بر اساس یک قانون کار مترقی، زنان درازاء کار مساوی با مردان، مزد موزایی کامل دریافت خواهند کرد. زنان باردار و موماء قبل و موماء بعد از زایمان از مرخصی با حقوق و امکانات پزشکی، درمانی و داروئی رایگان برخوردار خواهند بود. چنین قانون کاری حق تشکیل سندیکاها و اتحادیه های کارگری و حق اعتصاب کارگران با پرداخت دستمزد کامل در دوران اعتصاب را تضمین خواهند نمود. بدیهی است که قانون کار مترقی که رئوس مطالبات فوری کارگران را در برداشته باشد، می باید با مشارکت، نظارت و تصویب تشکلهای و مجامع کارگری تدوین شود. دست یابی به یک قانون کار مترقی مستلزم گسترش مبارزه کارگران و متشکل شدن آنها است.

### شورای عالی و . . .

مسئله اجتماعی دیگر که به کارگران مربوط میشود، به تنهایی حل شود، خواستی ابلهانه خواهد بود. "وی در ادامه میگوید که تنها "با از میان برداشتن شیوه تولید سرمایه داری، حل مسئله مسکن نیز ممکن میگردد". انگلس در ادامه بحث خود در این مورد که انقلاب اجتماعی چگونه و در چه شرایطی این مسئله را حل خواهد کرد، مینویسد: "اینرا که انقلاب اجتماعی این مسئله را چگونه میتواند حل کند، نه تنها به شرایط مربوط میباید، بلکه با مسائل بس عمیق تری در رابطه میباید که در بین آنها از بین بردن تضاد بین شهروستایی از مهمترین است." همانگونه که ملاحظه میشود، انگلس حل مشکل مسکن را زمانی امکان پذیر میدانند که نه تنها شیوه تولید سرمایه داری از میان رفته باشد، بلکه تضاد بین شهر و روستا نیز حل شده باشد. تجربه کشورهای سوسیالیستی نیز صحت این گفتار انگلس را به اثبات رسانده است. حال آنکه شورای عالی مدعی است، جمهوری اسلامی میتواند این مسئله را حل کند، در حالیکه حتی یک حکومت انقلابی - دمکراتیک نیز قادر به حل قطعی آن نیست. با این توضیحات بنظر میرسد که کملا روشن شده باشد که استدلال نویسنده مقاله در رد تبلیغ آلترناتیو حکومتی و اثبات این مسئله که شعار "کار، مسکن، آزادی" می باید بدون پیوند با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تبلیغ گردد، تا چه حد بی پایه است. باید به توده ها گفت بدون سرنگونی رژیم و برقراری "حکومت شورائی" دستیابی به "کار، نان، آزادی" ممکن نیست. هر کس که به توده ها بگوید "کار، مسکن، آزادی" را از رژیم طلب کنید، در عمل شعار فرم را انتخاب کرده و نه ربط مطالبات فوری سیاسی و رفاهی توده ها را با انقلاب و سرنگونی رژیم.



### دفاع از حزبیت، علیه بی‌حزبی

دیسپلین دارای یک جنبه مثبت است که همانا جنبه متشکل کننده آن است که از کارو فعالیت مشترک ناشی میگردد.

مارکسیسم "اختلاف بین جنبه استثمارگرانه فابریک (انضباط مبتنی بر خوف از مرگ در نتیجه گرسنگی) و جنبه متشکل کننده آنرا (انضباط مبتنی بر کار مشترک که شرایط تولید مکمل و عالی فنی آن را یکجا جمع کرده است) به روشنفکران ناستوار آموخته و می آموزد." بنا بر این همانا "مکتب فابریک" است که پرولتاریا را متحد میسازد، انضباط را به طبقه کارگر می آموزد و بنا بر این دیسپلین پرورش میدهد. لذا پرولتاریائی که تمام خصلتهای طبقاتی خود را از کار و فعالیت مشترک و جمعی و تشکیلات کسب کرده و به نظم و انضباط خو گرفته است، دریک تشکیلات پرولتاریائی نیز دایر و طلبانه، آزادانه و آگاهانه دیسپلین را میپذیرد تا به آرمانها، اهداف، آرزوها و ایدههای خود جامعه عمل پوشد. او بخوبی فرا گرفته است که بدون تشکیلات و نظم و انضباط نه موفقیتی خواهد داشت و نه به اهداف و آرزوهای خود خواهد رسید. درست برخلاف روشن فکری که بغایت انفرادمنش اند و با تشکیلات و دیسپلین بیگانه میباشند. اگر شرایط زندگی کارگران که با کار و فعالیت مشترک توأم است باعث میگردد که نظم و انضباط در تمام رفتار، روحیات و تفکرات آنها نفوذ کند و به یک خصلت طبقاتی تبدیل شود، بی نظمی و هرج و مرج طلبی، انفرادمنشی و تشکیلات ستیزی روشنفکران نیز "با شرایط زندگی آنها و با شرایط درآمد و عایدات آنها که با شرایط زندگی خرده بورژوازی (کار در حالت انفرادی یا در جمعیت های بسیار کوچک و غیره) بسیار و بسیار نزدیک است ارتباط لاینفک دارد." ۳

"روشنفکران بعلت کار و زندگی که مستقیما با درهم آمیزی تلاشهای دریک مقیاس بزرگ سروکار ندارند و از طریق کار جمعی سازماندهی شده مستقیما امکان آموختن آنرا ندارند، همیشه فردگراتر از پرولتاریا میباشند. بنا بر این برای عناصر روشنفکر تطبیق با دیسپلین حزبی زندگی حزبی دشوارتر است و آن روشنفکرانی که آمادگی آنرا ندارند، طبیعتا علیه محدودیت های تشکیلاتی به مخالفت بر میخیزند و آنرا ریشیم عزیزشان را به عنوان یک اصل مبارزاتی جا میزنند." ۴

پس چه جای تعجب است اگر امروزه در جنبش ما گروه کثیری از افرادی که خود را مارکسیست - لنینیست هم مینامند، بعلت همان انفرادمنشی روشنفکرانه و عدم استعداد برای داشتن انضباط و سازمان، بهر وسیله و بهانه ای توسل میگردند تا از مبارزه متحد و متشکل در یک

سازمان واحد سر بایزنند. ریشه دار بودن سنتها و روحیات فرقه ای و محفلی در جنبش مانیز از همین خصلت های انفرادمنشانه و روشنفکرانه ناشی میگردد. روشنفکران فردمنش که هرگونه سازمان و انضباط پرولتاریائی را "قانون سرواژ" میپندارد، از مناسبات محفلی در برابر مناسبات حزبی دفاع میکند، به دیسپلین حزبی تن نمیدهد، چرا که مناسبات حزبی او را به محرومیت از ممتازیت و حل شدن در تشکیلات حزبی سوق میدهد، در حالیکه مناسبات محفلی و جمعی انفرادمنشی آنها را زنده نگاه میدارد.

برای روشنفکران پذیرش محدودیت های تشکیلاتی، ضوابط و معیارهای حزبی، دیسپلین حزبی، شاق و طاقت فرسا است چرا که با "روح ظریف" و خصلتهای انفرادمنش آنها سازگار نیست. از دیدگاه آنها تشکیلات همچون هیولای سهمگین و ماسین هولناکی است که میخواهد آنها را به "پیچ و مهره" تبدیل کند. ابتکار عمل را از آنها سلب و "روح خلاق" شان را خرد کند. بقول لنین "سازمان حزبی بنظر این افراد چون "فابریک" سهمگین است. اطاعت جزء از کم و اقلیت از اکثریت در نظرش بمثابه رژیم سرواژ رجوع شود (به مقاله آکسلرد) جلوه میکند - تقسیم کار در زیر رهبری مرکز موجب فریادهای در عین حال حزن - انگیز و خنده آوری بر ضد تبدیل اشخاص به پیچ و مهره" میگردد. ۵ در اینجا باید تذکر داد که حساب روشنفکران انقلابی پرولتری که بخاطر اعتقاد عمیق به مارکسیسم - لنینیسم، تماس نزدیکتر با پرولتاریا و فعالیت متشکل سازمان - یافته با روحیه پرولتری پرورش یافته و سر تا پای وجود آنها را روحیه پرولتاریائی فرا گرفته، انفرادمنشی روشنفکرانه را از دست داده، خصلتهای خود را بکلی تغییر داده اند و همانند پرولتاریا به دور از مقاصد و منافع شخصی و گروهی و محفلی مبارزه میکنند، شهرت طلب نیستند و در فرجه و مقام نمیباشند، درباره اختناق شخصیت و هیولای تشکیلات، قدر قدرتی کمیته مرکزی آه و ناله نمیکند، مطیع نظم و انضباط اند و از انضباط حزبی تبعیت میکنند، وظایف خود را به دور از خودنماییها، دوفریادها و غرولندهای روشن فکرانه انجام میدهند، جمع گرا و تابع تشکیلات پرولتری هستند؛ بکلی متمایز از روشنفکران خرده بورژوا، انفرادمنش و محفل گراست. آنها همچون کارگران آگاه و منافع طبقاتی خود به خوبی اهمیت کار متحد و متمرکز را درک میکنند و به این حقیقت و قوف کامل دارند که وحدت سازمان و قدرت تشکیلات پرولتری مستلزم اکیدترین دیسپلین حزبی است.

خلاصه کلام باید گفت سازمان پرولتیری و دیسپلین پرولتری از یکدیگر جدا نشدنی پذیرند و دیسپلین معیار روملاکی برای ارزیابی و سنجش قدرت سازمان پرولتاریائی محسوب میگردد. اما دیسپلین پرولتاریائی که اینهمه بر ضرورت

وجود آن دریک تشکیلات پرولتاریائی تاکید میشود، اساسا متفاوت از دیسپلین بورژوازی است. برخلاف خرده بورژوازی که مظهر بی نظمی و بی انضباطی است، بورژوازی نیز دارای دیسپلینی است که در جامعه سرمایه داری حاکم است و به تیپیک ترین شکل در ارتش بورژوازی معمول است و با اطاعت کورکورانه مشخص میگردد. این دیسپلین بوروکراتیک و اجباری است و هیچ قرابتی با دیسپلین پرولتری ندارد. دیسپلین پرولتری بمعنای اطاعت کورکورانه و بنده و اراقتدرتی که از بالا تحمیل شده و اجرای بی چون و چرای فرامین آن نیست. بلکه تبعیت آزادانه و دا طلبانه از رهبری منتخب خود و تصمیماتی است که اکثریت اتخاذ می کنند.

بنا بر این چنین دیسپلینی یک دیسپلین دمکراتیک و آگاهانه است. بر همین اساس در اساسنامه سازمان ما گفته شده است که دیسپلین "بر پایه پذیرش آگاهانه اهداف، برنامه و سیاستهای سازمان استوار است." دریک تشکیلات پرولتری، انقلابیون کمونیستی که دا طلبانه و آزادانه برای تحقق اهداف و آرمانهای مشترک متشکل شده اند و با این حقیقت کاملا آگاهی دارند که برای پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی انضباط و تشکیلات ضروریست، آگاهانه آزادانه و دا طلبانه دیسپلین تشکیلاتی، تبعیت اقلیت از اکثریت، تبعیت ارگانهای پائین تر از ارگانهای بالاتر، و تصمیمات و قطعنامه های ارگانهای عالی را میپذیرند و به آن پای بندند. لنین در توضیح این مسئله که چگونه باید دیسپلین را در حزب فهمید، میگوید: "ما آنرا وحدت در عمل، آزادی بحث و انتقاد تعریف کرده ایم. فقط یک چنین دیسپلینی شایسته حزب دمکراتیک طبقه پیشروست." ۶ لنین در این گفتار خود تفکیک نا پذیر دیسپلین حزبی را از اصل سانترالیسم دمکراتیک بیان میدارد. یعنی همان اصلی که اصل اساسی تشکیلات لنینی است و مکانیسم حیاتی یک تشکیلات پرولتری محسوب میگردد. او در ترزهای خود تحت عنوان "شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی مینویسد:

"احزاب متعلق به انترناسیونال کمونیستی بایستی بر اساس اصل سانترالیسم دمکراتیک سازمان یابند. در این دوران جنگ داخلی حاد، احزاب کمونیست فقط بشرطی میتوانند وظیفه خود را انجام دهند که به متمرکزترین شیوه سازمان یافته باشند و یک دیسپلین آهنین بر آنها حاکم باشد که با دیسپلین نظامی هم مرز باشد و دارای مراکز حزبی نیرومند و با اتوریته ای باشند که دارای قدرت وسیعی است و از اطمینان بالاتفاق اعضا برخوردار باشد." ۷

در اینجا نیز دیسپلین آهنین با برقراری اصل سانترالیسم دمکراتیک تعریف شده است. این

اصل در اسانما سازمان ما رهبری متمرکز بر پایه دمکراسی درون سازمانی و دمکراسی تحت رهبری متمرکز تعریف شده است. یعنی تمرکز و سانترالیسم تنها بر پایه دمکراسی میتواند معنا داشته باشد و دمکراسی نیز تحت رهبری متمرکز. این دودر وحدت دیالکتیکی قرار دارند. بیسک سازمان کمونیست تحت هر شرایطی باید به شکل متمرکز و با اراده واحد عمل کند. این امر متضمن رهبری از یک مرکز واحد، تبعیت اقلیت از اکثریت و ارگانهای پائین تر از ارگانهای بالاتر است. اعمال این سانترالیسم برای برقراری دیسیپلین پرولتری امری ضروریست و بدرجهای حائز اهمیت است که لنین میگفت: "امتناع از تن دادن به رهبری مراکز مساویست با امتناع از بودن در حزب و مساویست با تخریب حزب" ۸ طبیعی است که این سانترالیسم اکیدی که برای پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی امری ضروری و حیاتی است، برای روشنفکران انفرادی غیر قابل تحمل باشد. آنها با پیروی از این اصل آثار شیستی که "حقوق افراد نامحدود است. آنها میتوانند با یکدیگر تصادم حاصل نمایند. هر فردی حد حقوق خود را خودش تعیین مینماید." ۹ برای اصل که تشکیلات پرولتری باید بشکلی کاملاً متمرکز و با اراده واحد عمل کند خط بطلان میکشند. تبعیت اقلیت از اکثریت، ارگانهای پائین تر از ارگانهای بالاتر و الزام آور بودن تصمیمات کنگره و ارگانهای رهبری مرکزی را به اشکال مختلف انکار میکنند، نظم و انضباط را از میان میبرند و وحدت عمل را بکلی مختل میسازند. بدیهی است که هیچ تشکیلات جدی و رزمنده پرولتری نمیتواند چنین گرایشات را در درون خود تحمل کند، چرا که نفی سانترالیسم مساویست با تخریب سازمان مساویست با امتناع از بودن در حزب. سانترالیسم برای هر تشکیلات انقلابی پرولتری امری ضروری است از همین روست که در اسانما تشکیلات ما گفته شده است: "اقلیت تابع اکثریت است. ارگانهای پائین تر موظف به اجرای دستورات و تصمیمات ارگانهای بالاتر میباشند. هر فرد خود را تابع اراده جمع میدانند. کلیه تشکیلات و ارگانهای تشکیلاتی، تابع کمیته مرکزی سازمان میباشند." اما همانگونه که سانترالیسم امری ضروریست و لازمه یک تشکیلات کمونیستی محسوب میشود، در عین حال باید بر این حقیقت نیز تا کید نمود که سانترالیسم امری ضروری و مکانیکی نیست و نمیتوان آنرا بدون دمکراسی در تشکیلات برقرار کرد. در ترزهای کمینترن "درباره ساختار، روشها و کار احزاب کمونیست" گفته شده است:

"۶ - سانترالیسم دمکراتیک در تشکیلات حزب کمونیست همانا باید سنتز واقعی و وحدت سانترالیسم و دمکراسی پرولتری باشد. این وحدت نمیتواند جز از راه فعالیت مشترک مداوم

و همچنین جز از طریق مبارزه مشترک و دائمی تمام حزب بدست آید.

سانترالیسم در حزب کمونیست نباید صورتی و مکانیکی باشد. بلکه باید تمرکز بخشیدن به فعالیت کمونیستی یعنی ایجاد یک رهبری نیرومند، آماده تعرض و در عین حال قادر بانطباق با شرایط مبارزه باشد. برقراری سانترالیسمی صورتی و مکانیکی جز به معنای متمرکز کردن "قدرت" در دست یک بوروکراسی بمنظور اعمال سلطه بر سایر اعضای حزب یا بر توده پرولتاریای انقلابی غیر حزبی نخواهد بود. . . . اگر قرار است سانترالیسم بصورت کلمه ای مرده باقی نماند بلکه به یک واقعیت تبدیل شود، لازم است که سانترالیسم برای اعضای حزب به عامل تحکیم و تکامل فعالیت و مبارزاتشان واقعا به ثبوت رسیده باشد. در غیر این صورت سانترالیسم در نظر توده ها تنها بوروکراتیک کردن حزب خواهد بود و بدین ترتیب مخالفت علیه هر نوع سانترالیسم، هر نوع رهبری و هر نوع دیسیپلین را برخواهد انگیزت. آثار شیسم روی دیگر که بوروکراتیسم است." ۱۰

برای اینکه سانترالیسم یک سانترالیسم واقعی و آگاهانه باشد و به بوروکراتیسم نیانجامد باید در پیوند تفکیک ناپذیر با دمکراسی باشد. این دمکراسی که در حقیقت باید سیادت همه اعضا و کارهای تشکیلات کمونیستی را بر سازمان و ارگانهای رهبری آن تحکیم کند، عامل تحکیم - بخش سانترالیسم است. این دمکراسی را چگونه باید فهمید و مکانیسم های اعمال آن کداند؟ لنین هنگامیکه از سازمانیابی یک تشکیلات بر مبنای کاملاً دمکراتیک سخن میگفت، خاطر نشان میسازد که: "این بدان معناست که تمام اعضا حزب در انتخاب مسئولین، اعضا کمیته ها و غیره مشارکت دارند. تمام اعضا حزب در مورد مسائل مربوط به مبارزه سیاسی پرولتاریا بحث میکنند و تصمیم میگیرند و تمام اعضا حزب مشی تاکتیکی های سازمان حزبی را تعیین میکنند." ۱۱ قبل از هر چیز این گفتار لنین بدین معناست که اعضا متساوی الحقوق تشکیلات کمونیستی که از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برخوردارند در انتخاب رهبران و ارگانهای رهبری نقش فعالی دارند، انتخاب شدگان در برابر انتخاب کنندگان خود مسئولند، موظفند گزارش کار و عملکرد خود را مرتباً به آنها ارائه دهند، در ازای وظایفی که در برابر آنها گذاشته شده حساب پس بدهند و انتخاب کنندگان بتوانند آنها را فرا بخوانند و از سمت خود معزول کنند. در عین حال در اینجا همه مسائل مهم و اساسی به بحث گذاشته خواهد شد، هر کس آزادانه عقیده شخصی خود را ابراز میدارد و این مسائل مستقیم و غیر مستقیم توسط اعضا و از طریق نمایندگان منتخب آنها تصمیم گیری میشود و تصمیمات نمایندگان برای همه الزام آور است. این کاملترین نوع دمکراسی یعنی دمکراسی

پرولتریست. در اسانما سازمان ما نیز اصل انتخابی ارگانهای تشکیلاتی پذیرفته شده و گفته شده است "کلیه ارگانهای سازمان از بالاتر پائین انتخابی هستند." اما نخستین مسئله ای که یک سازمان پرولتری در شرایط سرکوب و اختناق که میباید با اینها به مخفی کاری را رعایت کند، با آن روبروست این است که آیا میتواند اصل انتخابی بودن را بطور کامل رعایت کند؟ برای پاسخ به این سوال نخست باید دید که دمکراتیک شدن کامل و اجرای کامل اصل انتخابی، منوط به چه مقدماتی است. لنین در اثر خود چه باید کرد؟ در پاسخ به آنها مکتوبیست که تئوری تشکیلاتی لنین را با "اصل دمکراتیک" مغایر میدانستند و از ضرورت رعایت "اصل دمکراتیک" وسیع" در شرایط استبداد تزاری سخن میگفتند، این مسئله را به تفصیل مورد بررسی قرار میدهند و میگویند:

"تصور میروند هر کس موافق باشد که لازمه اصل دمکراتیک وسیع دوش شرط حتمی زیرین است: نخست آشکار بودن کامل و دوم انتخابی بودن تمام مقامات. بدون آشکار بودن و آنهم چنان آشکار بودنی که تنها محدود به اعضای سازمان نباشد، صحبت از دمکراتیسم خنده آور است. سازمان حزب سوسیال دمکراسی آلمان را ما دمکراتیک مینامیم زیرا در آن همه کارها حتی جلسات کنگره حزبی هم آشکار است! اما هیچکس سازمانی را که خود را در پیس پرده اختفا از اشخاص غیر حزبی مستور داشته است سازمان دمکراتیک مینامد. حال سؤال میشود: مطرح نمودن "اصل دمکراتیک وسیع" در حالیکه شرط اساسی این اصل برای سازمان پنهانی قابل اجرا نیست، چه معنی دارد؟ با این وضع "اصل وسیع" فقط یک جمله پرسرو صدا ولی تو خالی میشود. از این گذشته این جمله گواه است بر اینکه وظایف حیاتی لحظه فعلی در مورد سازمان بهیچوجه درک نشده است. همه میدانند که عدم مراعات پنهانکاری در میان توده "وسیع" انقلابیون کشور ما چه دامنه عظیمی دارد. ما دیدیم که با چه سوز و گدازی ب - اف از این امر شکایت میکنند و بجا و بمورد خواهان "دقت کامل در انتخاب اعضا است" ("از ابوچیبه دلو" شماره ۶ ص ۴۲). آنوقت اشخاصی یافت میشوند و از "شم سیاسی خود لاف میزنند که در چنین اوضاع و احوالی اصرارشان روی پنهانکاری کامل و انتخاب دقیق (و بنا بر این محدودتر) اعضا نبوده بلکه روی "اصل دمکراتیک وسیع" است! راستی که سوراخ را دعا کرده آید.

درباره علامت دوم دمکراسی، یعنی انتخابی بودن نیز کار به همین منوال است. در کشورها تکیه دارای آزادی سیاسی هستند، این شرط بخودی خود واضح و روشن است. ماده اول آئین نامه سازمانی حزب سوسیال دمکرات آلمان میگوید:



## از میان نشریات ☆ راه کارگر - باز هم پریشان فکری و باز هم ناستواری نظری

نشریه "راه کارگر" شماره ۶۹ که در آذرماه ۱۶۸۱ انتشار یافته است، مقاله ای با عنوان "آزادی بی قید و شرط سیاسی و دیکتاتور طبقه" بجا پ رسانده است. راه کارگر در این مقاله، پیرامون دمکراسی و آزادیهای سیاسی موردلخواه خود بطور مفصل صحبت کرده است و استثنائات بسیار مراحت کم سابقه ای، حدود و ثغور آزادیهای سیاسی و دمکراسی با طبع خود را بیان کرده و بار دیگر ما هیت این دمکراسی و آزادی را بر ملا ساخته است. راه کارگر بر مبنای درک منشویکی خود از انقلاب، یکبار دیگر نشان داده است که انقلاب ایران را در گام نخست یک انقلاب بورژوازمکراتیک طراز کهن میدانند و تمام داد و نریا دهدهایش درباره دمکراسی و آزادیهای بسی قید و شرط سیاسی "در دایره تنگ یک حکومت بورژوازی و یک "دمکراسی بورژوازی" محدود و نشده میشود و نمیخواهد هدیا نمیتواند پای خود را از این محدوده فراتر بگذارد. تمام تلاش راه کارگر تا طربرمهین حقیقت است و کماکان بر این اعتقاد خود مصمم است که اول نوبت بورژوازی است! اگر دیروز این تلاشها در پوشش الفاظ و ابداعاتی چون "دمکراسی نامحدود"، "نجم میگرفت" - راه کارگر البته در همین شماره نشریه اش چنین ادعان کرده است که دمکراسی نمیتواند نامحدود باشد و "دمکراسی نامحدود" را یک چیز مہملی خوانده است. امروز ما مطرح نموده "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" پی گرفته و توجیه میشود. راه کارگر در این مقاله تصریح نموده است که هدف فوری وی عجلالتا فقط تغییر شکل حکومت بورژوازی است و نه چیزی فراتر. خصومت وی با "استبداد دفاقتی" نیز از همین زاویه است و از این رو است که تلاش میکند که قدرت سیاسی نه در دست "بورژوازی عقب مانده" و "استبداد دگرا"، بلکه در دست "بورژوازی پیشرفته و متمدن" قرار بگیرد تا حکومت این آخریها آزادیهای سیاسی را "بدون قید و شرط" و به سبک "کشورهای اروپای غربی و آمریکا" بپذیرند و خلاصه راه کارگر فرصت پیدا کند در سایه این فضای باز سیاسی، کارگران و دیگر زحمتکشان را وسیعاً متشکل و آگاه نماید و به مرحله بعدی انقلاب گام نهد. البته ما بینیم راه کارگر که امروزه "مهمل" بودن "دمکراسی نامحدود" اعتراف میکند، چرا خود با حرارت از آن دفاع میکند.

بدون شک مسئله دمکراسی و آزادیهای سیاسی در ایران، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. مبارزه پیگیرانه برای کسب آزادیهای سیاسی و برای دمکراسی، از جمله وظایف بلا تردید کمونیستها است. این یک وظیفه دمکراتیک است که ارتباط لا ینفکی با وظایف سوسیالیستی کمونیستها دارد. کمونیستهای

ایران نیز نه فقط بر ضد طبقه سرمایه داران و نه فقط برای انهدام رژیم طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی مبارزه میکنند، بلکه همچنین در مبارزه برای کسب آزادیهای سیاسی و دمکراسی پیشاپیش توده ها حرکت میکنند. کمونیستهای آنکه هیچگونه تردیدی نسبت به ضد دمکراتیک بودن بورژوازی ایران داشته باشند، تصریح میکنند که فقط پرولتاریا است که میتواند در راه آزادیهای سیاسی و دمکراسی مبارزی پیشقدم باشد و این مبارزه را تا به آخر ادامه دهد. اما هر کس که به مواضع و دیدگاههای راه کارگر آشنائی داشته باشد خوب میدانند که راه کارگر از ضرورت انکار ناپذیر مبارزه برای دمکراسی و آزادیهای سیاسی، همواره وسیله ای ساخته است تا بتواند تالیات بورژوا لیبرالی، و دنباله روی خود را از بورژوازی توجیه با اصطلاح تئوریک نماید و ما پیرامون دمکرات منشی بورژوازی و "دمکراسی بورژوازی" توهم پراکنی و عوام فریبی بپردازد. مثلاً راه کارگر به تندی ساختن دمکراسی از مضمون طبقاتی آن، در زمره مدافعین "دمکراسی ناب" در میآید که در عمل همواره کار به دنباله روی از بورژوازی و تبلیغ "دمکراسی بورژوازی" انجام میدهد. میدانیم که در باره دفاع از آزادی و دمکراسی راه کارگر تنها نبوده و نیست. ما هیت بغایت ارتجاعی و ضد دمکراتیک رژیم حاکم بر ایران سبب گشته است که عموم جریانات بورژوازی، اپورتونیست - رفرمیست نیز سنگ دفاع از آزادی و دمکراسی را بر سینه بزنند و از قضا از همان نوع دمکراسی دفاع کرده اند که در ما هیت ما دمکراسی مورد نظر راه کارگریکی بوده است. راه کارگر که از این لحاظ هیچگونه تمایزی میان خود و اپورتونیست و آبرو خخته بورژوا - رفرمیست نمیداند ما همینقدر میفهمید که این دمکراسی، یک دمکراسی سرودم بریده و محدود است، با این فکر افتاد که با افزودن کلمه "نامحدود" پس از دمکراسی و ابداع "دمکراسی نامحدود" با جریانات بورژوازی و طیف راست مرز بندی کرده و دمکراسی مورد نظر خود را نیز متمایز نماید. از این رو راه کارگر "دمکراسی نامحدود" را بدعت گذاشت و آنرا پلاتفرم دمکراتیک پرولتاریا نام نهاد. راه کارگر شماره ۴۶ منتشره در دیماه ۶۶ چنین نوشت "تردیدی نیست که دمکراسی خلق تنها در بطن یک انقلاب واقعی و خلقی و به شرط تحقق دمکراسی انقلابی نامحدود در روند انقلاب میتواند ایجاد شود" و با "هر ائتلاف انقلابی برای دمکراسی در صورتی میتواند ندره پیروزی کامل بیانجامد که بر مبنای پلاتفرم دمکراتیک پرولتاریا یعنی بر مبنای پلاتفرم دمکراسی نامحدود استوار باشد" سفند همان سال شماره ۴۸ نشریه راه کارگر نوشت "در مبارزه برای سرنگونی رژیم ولایت فقیه و برای دمکراسی طبقه

کارگر ایران تنها نیست... طبقه کارگر با بیستی تمام این نیروها را در مبارزه برای سرنگونی رژیم ولایت فقیه و برای دست یابی به دمکراسی نامحدود با خود متحد سازد" و "بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و بوجود آمدن دمکراسی وسیع و نامحدود" والی آخر. (تاکیدها از ما ست) اما این ترفندها کار ساز نبود و کار ساز نیست. ما ضافه کردن کلمه نامحدود به دمکراسی، هیچ تغییری در ما هیت آن ایجاد نمیکرد و لذا این ابداع نیز مسئله ای را که برای راه کارگر حل نکرد و دمکراسی وی را از دمکراسی طیف بورژوا رفرمیستها متمایز ساخت که هیچ، بلکه آشفته فکری و در هم اندیشی بیش از پیش راه کارگر را نیز مدلل ساخت. این تلاشها همه از آن رو بود که راه کارگر طفره زنی خود از پذیرش دمکراسی توده ای در مرحله فعلی انقلاب ایران را توجیه کند. ما با راه کارگر با طبعی ویران و برداشتهای لیبرالیستی راه کارگر بویژه بر سر مسئله دمکراسی برخورد کرده ایم و کار ما متذکر شده ایم که دمکراسی ما نند هر واژه دیگری دارای معنی و مضمون طبقاتی است دمکراسی محدود به منافع طبقاتی مشخص است، خواه دمکراسی بورژوازی با شداید دمکراسی پرولتری بنا بر این سخن گفتن از دمکراسی بطور کلی، "دمکراسی نامحدود" و امثالهم، حرف پوچ و بیربطی است. اکنون راه کارگر با یک تاخیر چند ساله، به این فراست افتاده است که "دمکراسی نمیتواند نامحدود باشد" و همه تبلیغات خود را پیرامون "دمکراسی نامحدود" که شمه ای از آن را نقل کردیم بکلی فراموشی میسپارد و در ظاهر ما خود را مدافع این طرز فکر نشان میدهد که "هر دمکراسی اساساً بر پایه حاکمیت طبقاتی معین موجودیت میباید و وسیله این حاکمیت طبقاتی محدود میشود" و خلاصه "دمکراسی نامحدود" را یک چیز "مهمل" میدانند. (ر- ک ۶۹ تا کید از ما ست).

بگذریم که راه کارگر با بداهه روی میسارک نمیاورد که خود مدافع این "مهمل" بوده است، با اینهمه همین قدر که به "مهمل" بودن این مسئله اعتراف میکند بار دیگر مواضع اپاندولی و سیالیست خود را به اثبات میرساند. این اعتراف هر چند که با تاخیر صورت میپذیرد و هر چند که هنوز سعی میشود تحت این عنوان که گویا برخی جریانات "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" را "دمکراسی نامحدود" مینامند و غیره توجیه گردند با ما طرح اینکه این مسئله یک "آشفته گی مفهومی" بیش نبوده است سعی میکند گریبان خود را از شر آن خلاص نماید. معزاً این اعتراف دلیل دیگری بر ناستواری نظری و آشفته فکری راه کارگر است. از همین رو تلاشهای بعدی وی برای باصلاح معنی کردن دمکراسی به سبک و سیاق معلمین بورژوازی که "دمو" یعنی چه و "گراسی" یعنی چه و شمردن تفاوتهای آنها "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" هیچ دردی را از راه کارگر دوا نمیکند









کردن "خبری نیست و" بورژوازی عقب مانده ،  
فئودال منش و استبدادگرا آزادیهای بی قید و  
شرط سیاسی زا به هیچوجه تحمل نمیکند" (همان)  
در عوض رژیمهای غیراستبدادی بورژوازی، یعنی  
آنجا که "بورژوازی پیشرفته و متمدن" حکمفرمایی  
میکند، نظیر "کشورهای اروپای غربی و آمریکا"  
آزادیهای سیاسی به رسمیت شناخته میشود. لذا  
عجالتا با یستی یک چنین حکومتی را جایگزین  
"رژیم ولایت فقیه" گردوبه آزادیهای سیاسی  
رسمی پذیرفته شده از جانب بورژوازی وثبت شده  
در کتاب قانون وی قناعت ورزید. هم از روی  
استدلالهای حقارت آمیز راه کارگر، وهم از روح  
لیبرالیستی حاکم بر کل مقاله یاد شده، بسادگی و  
با وضوح شگرفی میتوان کنگه تفکرات تنگ نظرانه  
و محدودیت دیدیک خرده بورژوازی ناپیگیسر را  
دریافت. کسی نمیتواند چنین استدلالهایی را  
سرم بندی کند و بر برابر "دمکراسی بورژوازی"  
تا به این درجه از خود بیخود شود، مگر آنکه توهمات  
لیبرالی تا مغز استخوانش رسوخ کرده باشد.  
همانطور که ایده آلیک خرده بورژوازی رسیدن به مقام  
بورژوازی است، آزادیهای سیاسی مورد نظر راه -  
کارگرنیز در نهایت امر همان آزادیهای است که  
در قانون بورژوازی رسمیت یافته باشد. مجاهدت  
در راه آزادی "و قانونیت، هسته اصلی تلاش  
راه کارگراست. تلاش برای آنکه سیاست بورژوازی  
بطور کامل و مطلق تا مین شود.

این بخش از سخنان راه کارگرا میتوان در  
دونگته خلاصه کرد. نکته اول اینست که کل تلاش  
راه کارگرا انحصاراً به مبارزه با "ما" و "اگر" قوانین  
بورژوازی خلاصه میشود تا ذهن خواننده را مسئله  
اصلی که همانا خود بورژوازی و دیکتاتوری آن باشد  
منحرف سازد. نکته دوم ناظر بر این ادعا است که  
"دمکراسی بورژوازی" آزادیهای سیاسی را بدون  
هیچ قید و شرطی به رسمیت می شنا سد و بان عمل  
میکند. آنچه در مورد نکته اول میتوان گفت این  
است که کمونیستها مدافع "ما" و "اگر" نیستند.  
در برنامه حداقل سازمان ما نیز - که ناظر بر یک  
رشته تحولات سیاسی و اقتصادی بمنظور دمکراتیزه  
کردن حیات سیاسی و اقتصادی جامعه است -  
کلیه آزادیهای سیاسی از قبیل آزادی فکرو عقیده،  
آزادی بیان، آزادی مطبوعات، حق تشکل، حق  
اجتماع، تظاهرات، اعتصاب و غیره بدون هیچ اما  
و آگری به رسمیت شناخته شده و دمکراسی تودمائی  
این آزادیها را تضمین کرده است. اما در اینجا  
مسئله راه کارگرا ما و اگر نیست. این وجود "ما" و  
"اگر" در پلاتفرم دمکراتیک پرولتاریا نیست که  
راه کارگرا از آن گریزان کرده است، بلکه نفرت  
وی از دمکراسی توده ای است که او را به چانه  
زنی بر سر "ما" و "اگر" در قوا نین بورژوازی  
میکشاند! چرا که دمکراسی توده ای بمعنسی  
دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک کارگران و خرده  
بورژوازی است دیکتاتوری علیه دشمنان خلق

است. ما رکیستها بر مبنای یک نگرش طبقاتی  
مسائل را مورد بررسی قرار میدهند و بدیهی است  
که هر کجا که ضد انقلاب بخواد علیه حکومت  
انقلابی خرابکاری کند، مورد سرکوب قرار گیرد و  
آزادی خرابکاری از وی سلب شود! مگر نه آنکه  
"دیکتاتوری معنا ییش حتماً محدود کمراسی برای  
آن طبقه ای که دیکتاتوری را نسبت به طبقات  
دیگر عملی مینماید نیست ولی معنای آن حتماً  
محو (ویا محدودیت بسیار زیاد که ایضا یکی از  
انواع محواست) دمکراسی برای طبقه ایست که  
دیکتاتوری نسبت به آن یا علیه آن عملی میگردد" ؟  
(لنین - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد) بنا بر این  
اولاً راه کارگری بیهوده تلاش میکند با آرایشی  
"دمکراسی بورژوازی" و توصیف فضا ئل آن، چنین  
القاء کند که تحت این "دمکراسی" آزادیهای  
سیاسی برای کارگران و دیگر زحمتکشان بدون  
هیچگونه قید و شرطی رعایت میشود. "دمکراسی  
بورژوازی"، دمکراسی سرمایه داران است و  
دمکراسی سرمایه داران، سراپا کاذبانه و سالوسانه  
است و دست رده سینه تهیدستان میزند و در یک  
کلام دیکتاتوری بورژوازی است. دیکتاتوری  
بورژوازی بمعنی آن است که دمکراسی و آزادی -  
های سیاسی بلاتردید مقید به منافع این طبقه  
است. در ثانی ممکن است برای راه کارگر در  
همین حد کافیه باشد که بورژوازی اعلام کند که  
آزادیهای سیاسی را در قوا نین خود به رسمیت  
میشناسد، اما کمونیستها ما هیتا این قوانین را نیز  
افشا میکنند و این گفتار لنین را پیش روی راه کارگر  
قرار میدهند که "قوانین اساسی دولتهای معا صر  
را بردارید، اداره امور آنها، آزادی اجتماعات یا  
مطبوعات و "برابری افراد در برابر قانون" را در  
نظر بگیرید و ببینید که چگونه در هر گام با سالوسی  
دمکراسی بورژوازی، که هر کارگر شریف و آگاه از آن  
مطلع است روبرو هستید. حتی یک دولت دمکرا -  
تیک ولو دمکراتیک ترین دولتها هم وجود ندارد  
که در قوا نین اساسی آنها روزنه یا قیدی یافت  
نشود که امکان بکار بردن ارتش علیه کارگران و  
برقراری حکومت نظامی و غیره را "در صورت  
برهم زدن نظم" و در واقع در صورتیکه طبقه استثمار  
شونده وضع برده و ار خود را "برهم زند" و بکوشد از  
حالت بردگی خارج سازد برای بورژوازی تا مین  
نکند" (لنین - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد -  
تا کید زماست).

راه کارگرا البته مجاز است در آغوش "بورژوازی  
متمدن" بیا راند، به شیوه مودبانه خود در سجده  
آستان سرمایه داران که ما کانداده و دود زبیه  
رسمیت شناخته شدن آزادیهای سیاسی تحت  
سیادت سرمایه سرمست شود، اما راه کارگر نمی -  
تواند پندارهای لیبرالی خود را دست ما یسه  
اندر زهای فاضلانه به توده ها قرار دهد، ذهن  
کارگران را نسبت به دمکراسی و آزادیهای سیاسی  
مشوب سازد و ما هیت دیکتاتوری "دمکراسی  
بورژوازی" را لاپوشانی کند. در همین دمکراسی

مدل آمریکا و کشورهای اروپای غربی که نمونه  
دلخواه راه کارگراست، کارگران و دیگر اقشار  
زحمتکش جامعه، هر روز شاهددها و صدها نمونه  
سلب آزادی و تضییق حقوق خود هستند. نه تنها  
در قوا نین این کشورها بقدر کافی قید و شرطهایی  
جهت محدودیت دمکراسی و محدودیت آزادیهای  
سیاسی برای کارگران یافت میشود، بلکه  
بورژوازی در این کشورها نیز مستقیم و غیر مستقیم،  
قهری و غیر قهری، مبارزات و اعتصابات کارگران  
را سرکوب میکند. یکبار دیگر به سخنان لنین  
برگردیم که: "هر جا سرکوبی و اعمال قهر وجود دارد،  
در آنجا آزادی نیست، دمکراسی نیست" (لنین -  
دولت و انقلاب). با اینهمه تردید یا بدینمود در این  
که راه کارگر بر مبنای درک فرا طبقاتی خود که  
سالها عادت کرده است مسائل را بطور سطحی  
بنگرد، این موضوع را درک نماید.

علاوه بر اینها، راه کارگر در مقاله خود به یک  
حقیقت دیگر نیز ظاهراً اذعان نموده و بر سر  
درستی این اصل مارکسیستی که "دمکراسی  
بورژوازی فریبی بیش نیست" بظا هر صحنه گذاشته  
است. اصلی که همواره ما مدافع آن بوده ایم و در  
پلمیکهای خود با راه کارگر، در مقابل تالیلات  
لیبرالی و کوششهای او مبنی بر اشاعه توهم  
پیرامون "دمکرات منشی" بورژوازی ایران بر آن  
پای فشرده ایم و ما هیت ضد دمکراتیک بورژوازی و  
آزادیخواهی دروغین وی را افشا کرده ایم.  
میگوئیم راه کارگرا هر ابریک اصل مارکسیستی  
صحنه گذاشته است، و این حقیقتی است. این  
حقیقتی است که راه کارگر فقط در حرف و در ظا هر  
"دمکراسی بورژوازی" را فریب میداند، اما در عمل  
نشان داده است که در باطن عمیقاً دل در گرو این  
"دمکراسی" ندارد. راه کارگرا از این حقیقت که تحت  
حکومت جمهوری اسلامی و در فقدان آزادیهای  
سیاسی و در شرایط "خفقان و سرکوب و بیحقی  
مطلق تربیت سیاسی، تشکل و سازمانیایی  
کارگران و زحمتکشان" (رک - ۶۹) بطور جدی دچار  
اخلال شده و به تعویق افتاده است، بطور علاجنا -  
پذیری به این نتیجه میرسد که پس بورژوازی غیر  
عقب مانده ایران - "سوسیال دمکراسی ایران -  
یا لاقلاً بخشی از آن" - (همان) دمکرات است  
و این اوست که در مرحله نخست استحقاق کسب  
قدرت سیاسی و اعطاء "آزادیهای بی قید و شرط  
سیاسی" را دارد! از همین جاست که با لایه لایه  
کردن بورژوازی ایران با لایه لایه ای را از میان  
این لایه ها بیرون میکشد با او احساس همدلی  
میکند و از وی میخواهد که در فرادی سرنگونی رژیم  
ولایت فقیه "برای آزادیهای سیاسی" قید و شرط  
قائل نشود! ما تصور نمیکنیم که فهم این مطلب  
آنقدر مشکل باشد که بورژوازی ایران (تمام لایه های  
آن!) تا مغز استخوان به سرمایه بین المللی  
وابسته و اساساً ارتجاعی، ضد دمکراتیک و ضد  
انقلاب است. "دمکراسی" بورژوازی که راه کارگر

این همه در وصف آن شیرین زبانی می‌کنند در دوران رقابت آزاد سرمایه داری معنی میبافت و نباستی این مقوله را به شرایط امروز ایران که سرمایه داری آن به امپریالیسم وابسته است تعمیم داد. حاکمیت انحصارات و از بین رفتن زمینه های رقابت آزاد، خصوصیت دمکرات منشی بورژوازی را بکلی منتفی ساخته است. روبناسی سیاسی سرمایه وابسته، نه "دمکراسی" بورژوازی و نه دمکراسی مدل اروپای غربی، که دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته است. اما راه کارگرگوشی برای شنیدن این حرفها نادر و نافع اوبیشتر چنین ایجاب میکند که خودش را به کوی و تفهمی بزند. چنین است که از خوف "ولایت فقیه" به "دمکراسی" بورژوازی دخیل می بندد و همینکه در او هام و خیالی بوی "دمکراسی" بورژوازی به شامه اش میخورد، هوش و حواس خود را از دست میدهد. هر روز به شکلی و تحت پوشش الفاظ و بهانه های مختلفی، شیفتگی خود را نسبت به این "دمکراسی" برازمیدارد و هرگز شق دیگری هم به فکرش خطور نمیکنند. جالب و در عین حال مضحک اینجاست که راه کارگر در این بازی، یعنی بازی در بساط بورژوازی، سعی دارد در احوال هم جلوه کند و البته برای این مقصود از اصطلاحات فریبنده و پرطمطراق نیز استفاده می نماید و به جمله با فی انقلابی نیز روی میاورد. مثلاً و خواهان آنچنان آزادیهای سیاسی میگردند که هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز آن را مقید و مشروط نمیکنند. خیلی را دیکال است مگر نه؟! مگر یک چارچوب ناقابل که همان حاکمیت بورژوازی است! میبینیم که اذعان و اعتراف راه کارگر را مطلقاً نباستی جدی گرفت راه کارگر در ظاهراً یک دست بورژوازی را پس میزند، اما در واقع با هر دو دست آنرا در آغوش میکشد.

و بالاخره نکته مهم و قابل توجه دیگری که در مقاله راه کارگر به چشم میخورد، پربیشان فکری چاره ناپذیر راه کارگر است. ما بارها و بارها در زمینه های مختلفی اغتشاش فکری راه کارگر را نشان داده ایم. ما گفته ایم و میگوئیم که ابداع اصطلاحاتی چون "دمکراسی نامحدود" "نشسته آشفته مفهومی" که محصول آشفته ذهن راه کارگر است. ما دیدیم که چگونه این ذهن مغشوش به کشف "دمکراسی نامحدود" نائل گشت و سپس شاهد این مسئله هم بودیم که راه کارگر به "مهمل" بودن آن اعتراف نمود. حال ببینیم این آشفته فکری راه کارگر، چگونه به اصطلاح جدید و بسیار را دیکال وی یعنی "آزادیهای سیاسی بی قید و شرط" تعمیم می یابد. راه کارگر پس از آنکه همه خوانندگان خود را مجاب کرده است که بایستی به "دمکراسی بورژوازی" و "آزادیهای سیاسی در حد کشورهای اروپای غربی رضایت داد و به آن قانع شد، آنهاهم بدلیل آنکه این آزادیها بدون "ما" و "اگر" و بدون "شرط" و "شروط" در

قوانین این کشور هابر سمیت شناخته شده است، چنین مینویسد: "در با صلاح دمکراتیک ترین کشور سرمایه داری هم که این آزادیهای سیاسی در کامل ترین و گسترده ترین شکل آن، یعنی تقریباً بی قید و شرط وجود دارند، بورژوازی این آزادیهای بی قید و شرط را به شرط عدم تعرض به سلطه طبقاتی خود تا مرز انقلاب تحمل میکند..." (ر- ک ۶۹).

این هم نمونه درخشان دیگری از گنج سری و ناپیگیری راه کارگر. راه کارگر از یک طرف برای برقراری یک دمکراسی مدل اروپای غربی فعالیت میکند تا "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی" را به کف آورد، از سوی دیگر مطرح میکند که آزادیهای سیاسی در این کشورها، "تقریباً بی قید و شرط" است و سرانجام چنین اظهار نظر میکند که "بورژوازی آزادیهای بی قید و شرط" را "شرط" و شروط تحمل میکند!!! اما این گنج سری های بی انتها، حتی اگر هیچ خاصیتی هم جز بیسان تداوم آشفته فکری و درهم اندیشی راه کارگر نداشته باشد، حداقل این حقیقت را به اثبات میرساند که راه کارگر فاقد ثبات نظریست. بگذار راه کارگر هر روز "مهمل" تا زه ای ابداع کند و در دنیا ی پرتناقض خود گنج و سرگردان بماند

### ☆ شورای عالی و حرفهای که نه شده انحلال طلبان

کننده خواستها و مطالبات توده ها در مبارزات روزمره شان است و دارای خاصیت بسیج کنندگی عملی است. در این نوشته نویسنده مقاله همچون رفرمیستها فقط تبلیغ شعارهایی که منعکس کننده مطالبات روزمره توده هاست میپذیرد و تبلیغ شعارهایی که منعکس کننده مطالبات فوری سیاسی کارگران و توده های مردم است را رد میکند. از این زاویه نیز وی در رابطه با تبلیغ بخش اول شعار یعنی "کار، نان، آزادی" سکوت میکند و تبلیغ آلترا تئو حکومتی یعنی "حکومت شورائی" را انحرافی پوپولیستی و بلانکیستی میدانند. اینکه چرا نویسنده مقاله تبلیغ آلترا تئو حکومتی را نمی پذیرد و آنرا موضوعی برای ترویج قلمداد میکند؟! اینکه چرا به نظر وی شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" با درخواستهای روزمره و مطالبات فوری سیاسی کارگران سروکار ندارد؟ و اینکه چرا "شورای عالی" شعار "کار، مسکن، آزادی" را بسودن پیوند با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تبلیغ میکند؟ از جمله موضوعاتی هستند که در این نوشته به آنها خواهیم پرداخت، اما لازم میدانیم ابتدا این مسئله را مورد بررسی قرار دهیم که آیا مارکسیستها باید به تبلیغ آلترا تئو حکومتی بپردازند یا اینکه - طبق نظر نویسنده - ایمن امری مربوط به ترویج است.

نشریه "کار" ارگان کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (شورای عالی) در نهمین شماره خود مطلبی دارد تحت عنوان "کدام شعارها؟" که طی آن نویسنده به نقد شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" سازمان پرداخته و از طرف دیگر بدفاع از شعار "کار، مسکن، آزادی" شورای عالی "برخاسته است.

در این نوشته نویسنده دیدگاه خود را پیرامون شعارهای تبلیغی و ترویجی و شعارهای عمل توضیح میدهد و میگوید، طرح مسئله سرنگونی رژیم و آلترا تئو حکومتی در پیوند با خواسته های کار، نان، آزادی انحراف از مارکسیسم است و اساساً تفاوت دو شعار فوق در "تفاوت روش تبلیغ پوپولیستی و شعار پردازی با روش تبلیغ کمونیستی، تفاوت تمایلات بلانکیستی از مارکسیسم است. نویسنده مقاله برپایه چنین درکی از روش تبلیغ، شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" را مورد نقد قرار میدهد و از سازمان میخواهد که همچون "شورای عالی" از طرح و تبلیغ آلترا تئو حکومتی یعنی "حکومت شورائی" در پیوند با خواسته های مشخص فوق دست بردارد و آنرا به بیگانی "ترویج" بسپارد. چرا که از نظر وی "اینها خصوصیات نه یک شعار تبلیغی بلکه یک شعار مرحله ای است و جز در شرایطی که با اعتدالی انقلابی روبرو نیستیم بیشتر وظیفه ترویجی ماست" و "یک شعار تبلیغی تبلور و منعکس

### دفاع از حزبیت . . .

"هرکسیکه اصول برنامه حزب را بپذیرد و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی نماید عضو حزب محسوب میشود" و چون تمام عرصه سیاست مانند صحنه تئاتر در جلو نظر همه تماشاچیان باز است، لذا این پذیرش، یا عدم پذیرش، این پشتیبانی یا مخالفت بر همه و هرکس چه از روی روزنامه ها و چه در مجالس عمومی، معلوم است. همه میدانند که فلان سیاستمدار فعالیتش را از فلان جا شروع کرده، فلان راه تکامل را طی نموده، در دقایق دشوار زندگی فلان عمل از او سرزده و عموماً دارای فلان اوصاف است، و از اینرو طبیعی است که این گونه افراد را تمام اعضای حزب میتوانند با علم با وضع برای شغل معین حزبی انتخاب کنند یا نکنند. وجود نظارت همگانی (همگانی بمعنای حقیقی کلمه) بر عضو حزب در هر قدمی که در میدان فعالیت سیاسی بر میدارد، یک دستگاه خودکاری ایجاد مینماید که محصول آن همان چیزی است که در زیست شناسی آنرا "بقای اصلح" مینامند. "انتخاب طبیعی" که در سایه آشکار بودن کامل و انتخابی بودن و نظارت همگانی، انجام میگردد باعث میشود که هر فرد سرانجام "درمسند" خود قرار گیرد، دست بکاری زندگانه بیشتر متناسب با قوه و استعداد وی باشد، تمام عواقب اشتباهات خویش را بردوش خود احساس نماید، در جلو چشم همه ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را بپذیرد و از آن احتراز نماید.

حال همین جریان را در چارچوب رژیم استبدادی ما در نظر آورید! آیا این امکان پذیر است که در کشور ما همه "کسانیکه اصول برنامه حزب را میپذیرند و بقدر قوه خود از حزب پشتیبانی می نمایند" حق داشته باشند هرگامی را که یک نفر انقلابی مخفی بر میدارد نظارت کنند؟ و همه آنها از بین این انقلابیون مخفی فلان یا بهمان را انتخاب نمایند، و حال آنکه شخص انقلابی از نظر مصالح کار موظف است شخصیت خویش را از نهم این "همه" پنهان دارد؟ اندکی در معنی حقیقی کلمات پرطمطراقی که "رابوچی دلو" بکار میبرد دقت نماید آنوقت خواهید دید که "دمکراتیسم وسیع" سازمان حزبی در ظلمت استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف زاندارها رایج است، فقط یک **بازچه پوچ و زیان بخش** است. این یک بازچه پوچ است، زیرا در عمل هیچ سازمان انقلابی هرگز دمکراتیسم وسیع را، حتی با وجود داشتن منتهای تمایل، اجرا نکرده و نمیتواند اجرا کند. این یک بازچه زیان بخش است، زیرا کوشش برای بکار بردن "اصل دمکراتیک وسیع" فقط کار پلیس را در مورد ایجاد سوانح بزرگ تسهیل کرده و خسرده کاری را که امروز رایج است ابدی می نماید و افکار پرا تیسینها را از وظیفه جدی و مبرم آنها، که باید خود را انقلابی حرفه ای با آورند، منحرف ساخته

متوجه تدوین آئین نامه های بلندبالای "کاغذی" درباره سیستمهای انتخابات مینماید. فقط در خارجه که در آنجا غالباً اشخاصی دورهم جمع میشوند که پیدا کردن کار درست و حسابی و باروح برایشان ممکن نیست، این "دمکراسی بازی" توانسته است در بعضی جاها و بویژه در میان دسته های کوچک گوناگون توسعه پیدا کند. مسئله بقدر کافی روشن توضیح داده شده است. اگر ما وضعیت ایران و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته حاکم را که بر ماتر حادتر از استبداد تزاریست در نظر بگیریم می بینیم که در اینجا نیز نه از آشکار بودن که لازمه اش آشکار بودن همه کارها و حتی جلسات کنگره ها است میتوان سخنی بمیان آورد و نه همه اعضا یکدیگر را میشناسند و هویت آنها مشخص است، و خلاصه کلام یک سازمان انقلابی در ایران ناگزیر است به منتهای درجه مخفی کاری را رعایت کند، شرایط برای اجرای کامل اصل انتخابی وجود ندارد و اجرای آن اصل تا آن حدودی امکان پذیر است که به فعالیت انقلابی و مبارزاتی لطمه نزند. آنچه مسلم و قطعی است اینست که اصل انتخابی هم اکنون باید در مورد اعضاء کمیته مرکزی یک سازمان پرولتری بطور کامل بمرحله اجرا درآید و آنها از طریق نمایندگان اعضاء تشکیلات در کنگره ها یک به یک بطور منظم برگزار میگردند انتخاب شوند. در سطوح دیگر تشکیلات نیز در هر کجا که مقدور است باید اصل انتخابی بمرحله اجرا درآید. در همین حال هم مرحله کنونی که جنبش ما از سر میگذرانند و هم شرایط سرکوب و اختناق و ضربات مداوم پلیس ایجاب میکند که کمیته مرکزی از حق برگماری در کمیته های مختلف برخوردار باشد. اما باید در نظر داشت که بمحض اینکه آزادی سیاسی به دست آید اصل انتخابی بطور کامل اجرا گردد. لنین که در چه باید کرد؟ اجرای کامل اصل انتخابی را در شرایط دیکتاتوری و اختناق تزاری ناممکن میدانست، بمحض اینکه در ۱۹۰۵ نسیم آزادی وزیدن گرفت، خواستار اجرای کامل تر اصل انتخابی گردید و نوشت: "ما نمایندگان سوسیال دمکراسی انقلابی، حامیان اکثریت" مکرر گفته ایم که دمکراتیزه شدن کامل حزب در شرایط کار مخفی امکان پذیر نیست و در چنین شرایطی "اصل انتخابی" یک عبارت پردازی محض بود و تجربه گفتار ما را تأیید کرده است. اما بلشویک ها همیشه پذیرفته ایم که در شرایط جدید هنگامیکه آزادیهای سیاسی بدست آید، اجرای اصل انتخابی ضروری خواهد بود. "۱۳ در ایران نیز قطعاً وضع بر همین منوال خواهد بود. اما تا حصول به این شرایط، دمکراسی بر چه مبنائی استوار است و چه مکانیسم هائی برای تحقق هر چه کاملتر آن وجود دارد؟ لنین در ادامه همان بحث خود در چه باید کرد؟ میگوید: "یگانگی اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید

عبارت باشند: پنهان کاری بسیار شدید، گزین کردن بسیار دقیق اعضاء و آماده نمودن انقلابیون حرفه ای. هرگاه این صفات موجود باشد، چیز دیگری هم تأمین خواهد بود که از "دمکراتیسم" بالاتر است و آن: اعتماد کامل رفیقانه در بین انقلابیون است. و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد، زیرا در روسیه ما نمینوان نظارت دمکراتیک همگانی را جایگزین آن ساخت. اشتباه بزرگی بود اگر تصور میشد که عدم امکان نظارت حقیقی "دمکراتیک" باعث میشود که اعضای سازمان انقلابی مورد نظارت قرار نگیرند: البته آنها وقت اینرا ندارند که در طرف شکل های بازچه ای دمکراتیسم (دمکراتیسم در میان هسته فشرده ای از رفقاییکه بیکدیگر اعتماد کامل دارند) بیاندیشند، ولی حس مسئولیت در آنها بسیار شدید است و ضمناً از روی تجربه بر آنها معلوم شده است که سازمان انقلابی حقیقی برای اینکه گریبان خویش را از دست یک عضو ناشایست خلاص کند از هیچگونه وسائلی روگردان نخواهد بود. و انگهی در کشور ما یک افکار عمومی مربوط به محیط انقلابی روس (وبین المللی) وجود دارد که بقدر کافی ترقی نموده و از خود دارای تاریخ طولانی است و هرگونه انحرافی از وظیفه رفاقت را با قساوت بیامانی مجازات مینماید "دمکراتیسم" هم یعنی دمکراتیسم حقیقی نه بازچه ای بمثابه جزئی از کل، داخل در این مفهوم رفاقت است! همه اینها را در نظر بگیرید آنوقت بوی تعفن ژنرال بازی مهاجرین مقیم خارجه را از این گفتگوها و قطعنامه های مربوط به "تمایلات ضد دمکراتیک" حس خواهید کرد! ۱۴

آنچه در این شرایط برای ما انقلابیون کمونیست نیز حائز اهمیت است همانا اعتماد کامل و رفیقانه است و دمکراسی بر مبنای این اصل اعتماد کامل و رفیقانه مبتنی است. در اینجا برای تحکیم دمکراسی آنچه که باید بر آن تأکید بیشتری شود آزادی بحث و انتقاد است. در یک تشکیلات متحد و متمرکز پرولتری باید این حق برای همه اعضاء برسمیت شناخته شود که آزادانه در مورد مهمترین مسائل مربوط به "مبارزه سیاسی پرولتاریا"، "مشی تاکتیکیها" و دیگر مسائل ایدئولوژیک - سیاسی عقاید شخصی خود را بیان کنند و از تصمیمات متخذه و نقائص کار تشکیلات انتقاد کنند. لنین در این مورد نیز خاطر نشان میسازد که: "ما خواستار تبعیت از تصمیمات کنگره هستیم. . . ما عمیقاً معتقدیم که سازمانهای حزب سوسیال دمکرات کارگران باید متحد باشند. اما در این سازمانهای متحد بایستی بحث وسیع و آزاد مسائل حزبی، انتقاد آزاد رفیقانه و ارزیابی رویدادهای زندگی حزب وجود داشته باشد. " ۱۵

در اسانما سازمان ما نیز طی دوسه بند بر آزادی بحث و انتقاد تا کید شده است "ب- بحث آزاد در درون کمیته ها و در مورد مسائل که به سیاستها و فعالیت های عمومی سازمان مربوط میشود" "ج- مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی بمثابه مکانیسم تحقق دمکراسی سازمانی" "د- تشویق انتقاد و انتقاد از خود از بالاتر تا پایین" بحث و انتقاد رفیقانه و سازنده نه فقط دمکراسی را در درون تشکیلات پرولتری مستحکم میسازد و مناسبات رفیقانه و دیسیپلین را تقویت خواهد کرد بلکه تضمینی است بر وحدت ایدئولوژیک، خلوص ایدئولوژیک و پالایش صفوف یک سازمان از ایده ها و افکار غیر پرولتری. یک سازمان پرولتری زنده و فعال اساسا با تکیه بر یک مبارزه ایدئولوژیک مداوم و مستمر میتواند گرایشات غیر پرولتری را منفرد سازد و طرد کند و مداوما خود را ارتقاء دهد. در عین حال یک انتقاد مداوم رفیقانه که باید برجسته رفیقانه و سازنده آن تاکید نمود، و ارزیابی جوانب مختلف فعالیت های تشکیلات و نقاط ضعف آن میتواند ابزار موثری برای یافتن اشتباهات، انحرافات حل تفاذهای و بالنتیجه رشد ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی یک سازمان پرولتری باشد. چنانچه در یک تشکیلات آزادی بحث و انتقاد که البته در برگیرنده انتقاد از خود نیز میباشد، وجود نداشته باشد سانترالیسم دمکراتیک تحریف و بی مضمون خواهد شد و جای آیرا سانترالیسم بوروکراتیک خواهد گرفت، همانگونه که ضعف سانترالیسم نیز به لیبرالیسم و آنارشیسم و دمکراسی صوری و بدوی خواهد انجامید. اما آزادی بحث و انتقاد میتواند بی قید و شرط و نامحدود باشد؟ پاسخ به این سؤال منفی است. تشکیلاتی که مارکسیسم-لنینیسم را بعنوان ایدئولوژی خود پذیرفته، از اهداف و منافعی طبقاتی و تاریخی پرولتاریا دفاع میکند و عضویت در آن با پذیرش برنامه و اسانما دا و طلبانه و آزادانه است، قطعاً نمیتواند آزادی بحث و انتقاد را تا آزادی نفی مارکسیسم-لنینیسم اجازه دهد. مارکسیستها پیوسته برای این امر تاکید نموده اند که بحث و انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب آزاد است. "انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب باید کاملاً آزاد باشد." "۱۶ اگر در درون یک تشکیلات پرولتری کسانی یافت شوند که خواستار انتقاد از اصول بنیادین برنامه حزب باشند، سازمان پرولتاریائی باید آنها را از صفوف خود طرد کند. آنها آزاد و مختارند مارکسیسم-لنینیسم را نفی کنند، اصول بنیادین برنامه را نفی کنند، اما جای آنها دیگر در درون سازمان پرولتاریائی نیست. آنها میتوانند به سازمانهای کسه به مارکسیسم-لنینیسم اعتقاد ندارند بپیوندند و از آنجا بحث و انتقاد خود را ادامه دهند و طبیعتاً

یک سازمان پرولتاریائی با هرجریان غیر پرولتری نیز مبارزه ایدئولوژیک خواهد داشت و پاسخ آنها را خواهد داد. بعلاوه آزادی بحث و انتقاد تا آنجائی مجاز خواهد بود که مانع وحدت عمل نگردد، فعالیت مبارزاتی یک تشکیلات را مختل نسازد، نیروها را منقسم ننماید و به بی سازمانی نیانجامد. لنین در این مورد نیز خاطرنشان میسازد: "اسانما اکنون حق بی قید و شرط اقلیت را به دفاع از نظرات خود و پیشبرد یک مبارزه ایدئولوژیک تضمین نموده است. مادامکه منازعات و مجادلات به بی سازمانی نیانجامد، مادامکه مانع کار سازنده نگردد و نیروها را منقسم نسازد و مانع مبارزه متمرکز علیه استبداد و سرمایه داران نشود." "۱۷ چرا که بحث و انتقاد نمیتواند با وحدت اکید تشکیلاتی همراه نباشد. از همین روستکه لنین خاطر نشان میسازد، برقراری اصول دمکراتیک و بحث و انتقاد مستلزم این است که "مبارزه ایدئولوژیک در حزب، بتواند و باید کاملاً با وحدت اکید تشکیلاتی با تبعیت همه از تصمیمات کنگره وحدت منطبق باشد." خلاصه کلام اینکه بحث و انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب و اصول سانترالیسم دمکراتیک که در اسانما تشکیلات پرولتری تبلور یافته مجاز است. اما در مورد این مسئله که آیا بحث و انتقاد و مبارزه ایدئولوژیک باید علنی باشد یا درونی، باید گفت که در یک سازمان پرولتاریائی این هر دو باید پذیرفته شده باشد. از همین روست که در اسانما سازمان ما نیز مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی بمثابه مکانیسم تحقق دمکراسی اعلام شده است. با این وجود یک حقیقت را نباید نادیده انگاشت و آن مبارزه مادرشرايط سرکوب و اختناق و مخفی کاری اکید است که مخفی ماندن بگرفته مسائل را الزام آور میسازد. لذا همه چیز نمیتواند به بحث علنی گذاشته شود. آنچه که علی الاصول تحت یک چنین شرایطی میتواند مورد بحث علنی قرار گیرد عموم مسائل ایدئولوژیک-سیاسی است مگر در موارد استثنائی که یک مسئله سیاسی حاد و مبرم، به دلایل امنیتی و اطلاعاتی نتواند بشکل علنی مورد بحث قرار گیرد. در مورد مسائل تشکیلاتی نیز تا آنجائیکه مسائل مورد بحث جنبه امنیتی و اطلاعاتی نداشته باشند این مسائل نیز نمیتوانند به بحث علنی گذاشته شوند. در مواردی که مسئله مورد بحث بدلائل امنیتی و اطلاعاتی نتواند به بحث علنی گذاشته شود، باید در درون تشکیلات به بحث گذاشته شود. لنین در بحبوحه اختلافات میان بلشویکها و منشویکها در حالیکه پیوسته بر علنیت تاکید میکرد، بر ضرورت پوشیده ماندن بگرفته مسائل نیز تاکید داشت و میگفت: "پاسخ من به سؤال "چه نباید کرد؟" (بطور کلی چه نباید کرد و بطور خاص چه نباید کرد تا اینکه از یک انشعاب اجتناب شود) این است که قبل از هر چیز: از حزب پیدایش و رشد علل بالقوه

یک انشعاب را پنهان ندارید. شرايط و اتفاقاتی را که یک چنین عللی را تشکیل میدهند، پنهان نسازید و آنچه مهم تر است، نه فقط از حزب تا آنجائیکه ممکن است از افکار عمومی خارج از حزب نیز پنهان نکنید. من میگویم تا آنجائیکه ممکن است. و منظورم چیزهایی است که در یک سازمان مخفی ضرورتاً باید پوشیده بماند. "۱۹ برای اینکه در یک تشکیلات پرولتری بویژه در ایران که سنتهای محفلی در آن نیرومند است، آزادی کامل بحث و انتقاد به هرج و مرج تشکیلاتی نیانجامد، ضروریست که حتماً ابزارهای مشخصی به این امر اختصاص داده شود. لذا گذشته از اینکه هر نیروی تشکیلات حق دارد در بالاترین حوزه تشکیلاتی خود، عقاید شخصی اش را ابراز کند و از تصمیمات متخذه انتقاد نماید، باید ابزارهای معینی نظیر بولتن های بحث های درونی و علنی وجود داشته باشد که این نظرات بتوانند در آنها نیز انعکاس یابند تا تمام اعضای تشکیلات و حتی توده های خارج از تشکیلات نیز آگاهی کاملی از این بحثها و انتقادهای بدست آورند. ابزارهای دیگری نیز میتواند به این امر اختصاص داده شود که بسته به شرایط مشخص، مرکزیت یک تشکیلات پرولتری در مورد آنها تصمیم میگیرد. مثلاً چنانچه مسائل امنیتی مطرح نباشند، بویژه در مباحث ما قبل کنگره میتوان نشست های وسیعی را ترتیب داد که هر کس بتواند در مورد نظرات خود تبلیغ کند و عقاید شخصی اش را ابراز نماید. از آنچه که گفته شد نتیجه میشود که تنها با آزادی کامل بحث و انتقاد میتوان از دمکراسی در درون یک تشکیلات پرولتری سخن بمیان آورد و یک دیسیپلین آگاهانه، آزادانه و دمکراتیک را برقرار نمود. اما از اینکه گفته شد، دیسیپلین یک تشکیلات پرولتری آگاهانه و دمکراتیک است، هرگز نباید چنین نتیجه گرفت که به اراعات کامل دمکراسی، این دیسیپلین خودیخود تا مین شده است. بلکه سانترالیسمی اکید به همراه یک اسانما که همه اعضاء خود را موظف به اجرای آن بدانند، ضروریست. نه فقط در ایران که ترکیب روشنفکران در درون سازمانهای مارکسیست-لنینیست فوق العاده بالاست و بالنتیجه روحیات انفردمنشی و محفلی بسیار قوی است بلکه در تمام سازمانهای پرولتری بنا به علل گوناگونی، گرایشات غیر پرولتری پدید می آیند و تحت شرایط مشخصی نیز رشد میکنند که دیسیپلین پرولتری را مختل میسازد، "نظم کارهای حزبی" را برهم میزنند، "زیبشرفت هر نوع کاری" مانع بعمل میاورند، به "شیوه های بایکوت"، "خودداری از کارکردن تحت رهبری کمیته مرکزی"، "کناره گیری پایسیواکاز حزبی" متوسل میشوند، به تشکیل در صفحه ۳

شورای عالی و حرفه‌های گفته شده انحلال طلبان

موضع نویسنده در این مورد که شعار "حکومت شورائی" در شرایط کنونی نه یک شعار تبلیغی بلکه موضوعی برای ترویج است، در حقیقت بسا مواضع انحلال طلبان روسی یکی است. انحلال طلبان از میان سه خواست بلشویکیه یعنی "جمهوری دمکراتیک"، "ملی کردن زمین" و "۸ ساعت کار در روز" فقط تبلیغ خواست "۸ ساعت کار در روز" را قبول داشتند و شعاعار "جمهوری دمکراتیک" را موضوعی برای ترویج میدانستند. آنها میگفتند "فقط روز کار ۸ ساعته است که در مبارزه روزمره کارگران نقش بازی میکند و میتواند بازی کند، (و) دوخواست دیگر در لحظه فعلی فقط میتواند موضوعی برای ترویج باشد ولی نه برای تبلیغ" لنین علیه این طرز تفکر مبارزه برخاست و در مقاله "مسائل مورد مشاجره" نوشت "نقطه نظر جنبه مبرم مقتضیات جنبش کارگری... تفاوتی بین سه خواست موجود نیست. پس چرا "لوچ" روز کار ۸ ساعته را قبول دارد ولی بقیه را رد میکند؟ چرا او بجای کارگران به این نتیجه رسیده است که روز کار ۸ ساعته در مبارزه روزمره آنان "نقش بازی" میکند ولی خواسته‌های سیاسی عمومی و دهقانی نقشی را بازی نمیکند؟... آیا مطلب بر سر چیست؟ مطلب بر سر فرمیسیم "لوچ" است که ایسین محدودیت لیبرالی خود را حسب معمول بگردن "توده‌ها" و "جریان تاریخ" و غیره میاندازد... "لوچ" درست آنچیزی را از تبلیغات خارج میکند که برای لیبرالها،... پذیرفتنی نیست، "لوچ" درست آنچیز را که با فرمیسیم همساز نیست، از تبلیغات خارج میکند. (تا کیدها از لنین) بنابر این روشن است که ایده حذف آلترا تئو حکومتی از عرصه تبلیغ و سپردن آن به عرصه ترویج که با هدف محدود کردن مبارزه در چارچوب فرمیسیتی انجام میگردد، انحراف جدیدی از مارکسیسم نیست که نویسنده مقاله مبتکر آن باشد، بلکه از مدتها پیش انحلال طلبان همچون نویسنده "واقع بین" شورای عالی با این استدلال که خواست "جمهوری دمکراتیک" در مبارزه روزمره کارگران نقشی بازی نمیکند، خواستار آن بودند که مطالبه "جمهوری دمکراتیک" فقط موضوعی برای ترویج قلمداد گردد. از این رو نویسنده مقاله بیهوده میکوشد با استناد به مارکسیسم، همان روش تبلیغ انحلال طلبان در این مورد را، روش تبلیغ کمونیستی جا بزند و ثابت کند که میباید از سروه شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" زد و آنرا قالب محدود فرمیسیتی گنجانند. چرا که مسئله کلیدی هر انقلابی، مسئله کسب قدرت سیاسی است و پذیرش این مسئله نیز به تنهایی کافی نیست، چرا که در روش برخورد به قدرت سیاسی چه بسا این آموزش مارکسیسم - لنینیسم عملاً نفی گردد. تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی جهان شاهد

نمونه‌های بسیاری از این دست بوده، که برای مثال میتوان به خیانت سوسیال شوونیست‌ها و کائوتسکیست‌ها اشاره کرد که لنین نفی تبلیغ و ترویج ضرورت سرنگونی بورژوازی توسط آنها را، مورد انتقاد شدید قرار داد و گفت "بازترتیب نشان خیانت جریانات فعلی حکمفرمای سوسیال شوونیسم و کائوتسکیسم به آموزش مارکس و انگلس این است که خواه این جریان و خواه آن دیگری این ترویج و تبلیغ را فراموش کرده‌اند." (دولت و انقلاب)

پس آنچه اپورتونیسیم را از مارکسیسم متمایز میسازد، نفی یا پذیرش تبلیغ و ترویج مهمترین مسئله در سیاست یعنی مسئله ضرورت سرنگونی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است. نویسنده مقاله از آنجا که نمیتواند این مسئله را مستقیماً رد کند، بناچار دست به تحریف میزند تا ضرورت تبلیغ سرنگونی بورژوازی و آلترا تئو حکومتی را نفی کند. اما هر انسان اندک آگاهی که به این سخنان لنین نظر افکنده باشد، بسادگی درمی‌یابد که مارکسیسم با نفی تبلیغ و ترویج آلترا تئو حکومتی بیگانه است.

کمونیست‌ها طی تمام مراحل مبارزه، می‌باید یک اصل را در نظر گیرند، اینکه باید طوسی مبارزه‌شان در میان توده‌ها، آنان را به ضرورت سرنگونی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی چه بطور مستقیم یا غیرمستقیم قانع سازند، که این نیز بدون تبلیغ و ترویج ضرورت سرنگونی بورژوازی و آلترا تئو اثباتی خویش غیرممکن است. این یکی از وظایف همیشگی کمونیست‌ها است که شرایط حاکم بر ایران که نویسنده مقاله کوشیده است از کنار آن بگذرد، به این وظیفه اهمیتی صدچندان داده است. ایسین شرایط، با یک بحران حاد و همه جانبه در عرصه‌های مختلف اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مشخص میشود.

از هم گسیختگی اقتصادی، رکود حاد و مزمن در بخشهای تولیدی و وضعیت نابسامان سیستم بازرگانی و مالی، اقتصاد ایران را دچار چنان بحرانی نموده که کمتر کسی را میتوان یافت که منکر آن باشد. این بحران اقتصادی که طی چند سال گذشته در اثر سیاست‌های هیئت حاکمه، مدام ژرفتر و گسترده تر شده است، انعکاس خود را در بحران سیاسی و تشدید تضادهای اجتماعی نشان داده است. تلفیق آشکار دین و دولت، دفاع از منافع قشری روحانیت و دخالت دادن مذهب در همه عرصه‌های اجتماعی نیز، نمیتواند به عاملی جز تشدید بحران اقتصادی و سیاسی موجود منجر گردد. تحمیل فشار ناشی از این بحران بردوش توده‌ها و افزایش سرسام آور هزینه‌های زندگی، مدام بر شدت نارضایتی توده‌ها از رژیم جمهوری اسلامی افزوده است. ما میدانیم که بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی موجود و شرایط اسف بار زندگی توده‌ها چنان ابعاد گسترده‌ای بخود گرفته که حل قطعی آن

لااقل از جانب هیئت حاکمه کنونی بسیار بعید بنظر میرسد. سیاست‌های رژیم طی ماههای گذشته نیز نشان داده که نه در جهت تخفیف بحران و حل تضادهای درونی هیئت حاکمه بلکه - برخلاف تصور شورای عالی - در جهت تشدید آنها سیر کرده است. امری که هم‌اکنون شاهد نخستین تجلیات آن هستیم.

حال باید از نویسنده مقاله پرسید: آیا چنین شرایطی نمیتواند مبنائی برای تبلیغ ضرورت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و آلترا تئو حکومتی باشد؟ آیا طرح شعارهای انقلابی مستقیم در این شرایط ذهنیگراست؟ بویژه امروز که اکثریت عظیم توده‌ها هرگونه توهمی را نسبت به هیئت حاکمه کنونی از دست داده‌اند و در برابر آن قرار دارند. واقعیت این است که توده‌ها بخوبی دریافته‌اند که بحران اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود عمیقاً با مسئله حاکمیت گره خورده است و این حکومت نه تنها نمیخواهد به خواسته‌های اساسی آنها پاسخ گوید بلکه قادر نیست از شدت فقر و فلاکت توده‌ها بکاهد. آیا تحت چنین شرایطی میتوان از این مسئله سخن گفت که شعار سرنگونی رژیم و برقراری حاکمیت شوراها، موضوعاتی برای تبلیغ نیستند؟

نویسنده مقاله برای اینکه صراحت بیشتری به نظر خود مبنی بر عدم لزوم تبلیغ آلترا تئو حکومتی به همراه خواسته‌های مشخص "کار، نان، آزادی" بدهد، مینویسد: کمیته اجرائی هنگامی که "مدعی میگردد شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" یک شعار تبلیغی است، فقط ذهنیگرائی را موعظه نمیکند، دوری‌گزینی از شعارهای تبلیغی و چسبیدن به همان مجردات سنتی را دامن میزند." و در بخش دیگری از این نوشته میگوید: "در حالیکه تبلیغی بشمار آوردن شعار "حکومت شورائی" بیانگر تفکرات بلانکیستی سنتی کماکان بر تکتیک‌های ما حاکم است." (تا کیدها از ما ست) تنها ذکر همین دو جمله کافیهست تا هر کس که اندکی با مارکسیسم آشنائی داشته باشد بتواند صدای نغمه کهنه اپورتونیسیم روسی در تکتیک را بشنود.

روشن است که نویسنده مقاله تبلیغ بخش آخر شعار سازمان یعنی "حکومت شورائی" که مورد اعتراض فرمیسیت‌هاست همچون راه کارگر و اپورتونیسیت - فرمیسیت‌هاست همچون حزب توده و اکثریت است را بیانگر تفکرات "بلانکیستی سنتی" و "چسبیدن به همان مجردات سنتی" میدانند. سرمنشاء این دیدگاه در حقیقت به مواضع انحلال طلبان روسی بازمیگردد. انحلال طلبان و تروتسکی در آن دوران میکوشیدند با استناد به مارکسیسم ثابت کنند که "پیکار در راه جمهوری شعار مجرد برگزیدگان معدود" است. آنها خطاب به کارگران میگفتند "شما اکنون شعاری مهمتر و همه گیرتر از شعار آزادی در صفحه ۱۵

### اشغال نظامی پاناما توسط امپریالیسم آمریکا

از صفحه ۱۶

برای تحقق اهداف نظامی و سیاسی خود هموار کند.

امپریالیسم آمریکا گذشته از اینکه بسیاری پیشبرداهدا ف استراتژیک اقتصاد، سیاسی و نظامی خود به یک پانامای کاملاً مطیع و رژیم‌گوش بفرمان در آنجا نیاز دارد، هدف فوری تری را نیز دنبال میکند و آن تبدیل کردن پاناما به پایگاهی برای سرنگونی حکومت انقلابی نیکارا گوته است. اکنون امپریالیسم آمریکا با اشغال نظامی پاناما، استقراربخشی از نیروهای نظامی خود در این کشور، مواجیدیک حکومت کاملاً مطیع و گوش بفرمان، به یک رشته از اهداف خود دست یافته است، این درحقیقت زمینه سازی برای تها و زهای آینده محسوب میگردد. امپریالیسم آمریکا اکنون خود را در وهله اول برای ضربه زدن و ازپای درآوردن دولت

نیکارا گوته و سپس کوبا آماده میکند. ازاین جهت باید گفت که دولت انقلابی-دمکراتیک نیکارا گوته، جمهوری سوسیالیستی کوبا و همه جنبش های انقلابی آمریکای لاتین در آینده در معرض حملات گستاخانه تروددمنشانه توسط امپریالیسم آمریکا قرار خواهد گرفت. تها و ز نظامی امپریالیسم آمریکا به پاناما و اشغال این کشور در عین حال یکباردیگر خط بطلانی بر این خرافه های خرده بورژوازی و پورتونیستی کشیده که از امپریالیسم چیز دیگری جز جنگ و تها و ز، میلیتاریسم، ارتجاع سیاسی و ستمگری ملسی میخواد. امپریالیسم ذاتاً ستمگرو ستمشاگر، جنگ طلب، تها و زکار و توسعه طلب است و مادام که به جای خود باقی است، تمام این خصوصیات را حفظ خواهد کرد. اشغال نظامی پاناما توسط امپریالیسم آمریکا این حقیقت را بار دیگر نشان داد.

### ★ تحولات در رومانی

بحرانی که تمامی کشورهای اروپای شرقی را در هم پیچیده است به رومانی نیز کشیده شد و رژیم چائوشسکو در مدتی بسیار کوتاه سقوط کرد. با تحولاتی که در پی تغییرات جدی در سیاستهای داخلی و خارجی اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت، این حقیقت کاملاً بدیهی بود که کشورهای دیگر اردوگاه سوسیالیسم بویژه کشورهای اروپای شرقی که در نتیجه یکرشته انحرافات طولانی مدت، نقض حاکمیت طبقه کارگر و دمکراسی سوسیالیستی، نقض موازین اقتصاد سوسیالیستی با یکرشته تضادهای اجتماعی و نارضایتی توده روبرو بودند، اما با حمایت همه جانبه اقتصاد، سیاسی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی امکان بروز علنی نمی یافتند، قادر به مقاومت در برابر رشد فزاینده بحران نیستند بویژه که اتحاد جماهیر شوروی نیز دیگر خود بمثابه پرچمدار رفرمهای اقتصادی و سیاسی، مدافع یکرشته تحولات در این کشورها شده بود.

در مجارستان و لهستان که مناسبات سرمایه داری بیش از همه این کشورها احیاء شده بود و حتی در مجارستان انحرافات سوسیالیسمکراتیک در حزب آن، به یک خط مستقل تحول یافته بود، روند تحول سرمایه داری سرعت گرفت. آنها با شور و اشتیاق از تحولات استقبال نمودند و قدرت سیاسی به آرامی در اختیار بورژوازی قرار گرفت. در دیگر کشورهای اروپای شرقی در آغاز با این تحولات و رهنمودهای اتحاد شوروی مخالفتها و مقاومتها صورت گرفت، اما این

مقاومت بیهوده بود، چرا که ادامه وضع موجود امکان پذیر نبود و روبرو بحران را تشدید میکرد. میبایستی به راه حل انقلابی متوسل شد، قدرت را بشکل تام و تمام به طبقه کارگر سپرد و با برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و دمکراسی سوسیالیستی بمعنای واقعی کلمه بر مقاومت بورژوازی غالب آمد و بحران را حل کرد و اینک با تن دادن به رفرمهای اقتصاد و سیاسی بورژوازی بحران را بهرور بنفع بورژوازی حل کرد. قشومتهازه قدرت حاکمه نه میتوانست به راه حل اول متوسل گردد و نه به راه حل دوم تن دهد. چرا که این هر دو راه با موجودیت آن در تضاد قرار داشت. اما هم شرایط داخلی یعنی رشد انحرافات و قدرت گیری جناحهای سوسیالیسمکرات و هم اوضاع بین المللی راه حل دوم را تحمیل مینمود، از اینرو جناحهای طرفدار رفرم های گورباچف یکی پس از دیگری جناح مخالف را از راس قدرت کنار زدند و اکنون در حال پیشرفت در همان مسیری هستند که مجارستان و لهستان پیشگام آن شده اند. تنها کشور باقی مانده اروپای شرقی که در عین حال منحن ترین کشور اروپای شرقی بود و الزاماً میبایستی همین مسیر را طی کند، بنا به ویژه گیهای خاص خود نمیتوانست همان مسیر بالانس آرام و مسالمت آمیزی را که در دیگر کشورها طی شده بود، دنبال کند. در اینجا اولاً بیش از همه کشورهای اروپای شرقی قدرت سیاسی از طبقه کارگر جدا شده بود و در دست گروه بسیار محدودی متمرکز گشته بود که در راس آنها

چائوشسکو قرار گرفته بود که با سلب آزادیهای سیاسی از عموم مردم، خصلت یک دیکتاتوری فردی بخود گرفت و همه ارگانهای قدرت وابسته به شخص وی بودند. در اینجا هرگونه تحولی بلافاصله منافع این قشومتهازه را بخط می انداخت و لذا طبیعی بود که واکنش و مقاومت آنها بیشتر باشد. از سوی دیگر اتحاد شوروی در رومانی و در درون دستگاه دولتی و حزبی از همان نفوذ و توریتهای که در دیگر کشورهای اروپای شرقی داشت برخوردار نبود. رومانیسی هر چند از موضعی ناسیونالیستی و نه انقلابی، از استقلال نسبی بیشتری نسبت به سیاستهای اتحاد شوروی برخوردار بود، لذا در اینجا جناح طرفداران رفرم نمیتوانستند از همان موقعیتی به اتکاء حمایت اتحاد شوروی برخوردار شوند که در دیگر کشورهای اروپای شرقی. لذا در اینجا تحولاتی که الزاماً میبایستی انجام بگیرد شکل قهرآمیز بخود گرفت و طرفداران رفرم طی یک جنگ داخلی چندروزه بر اوضاع مسلط شدند.

مسئله ای که امروز در خود رومانی و مطبوعات کشورهای امپریالیستی در مورد چگونگی این تحولات مورد بحث قرار گرفته و اینکه آیا رژیم چائوشسکو با یک قیام توده ای سرنگون گردید، یا یک کودتای ارتش، هر دو نظر تنها یک جنبه مسئله را بازمیکنند. واقعیت امر این است که دامنه بحران اروپای شرقی امکان بروز نارضایتی و اعتراض توده ای را در رومانی نیز پدید آورد. اما رژیم چائوشسکو نخستین تجلی علنی این نارضایتی را در شهرهای مرزی رومانی سرکوب کرد و این خود برداشته نارضایتی و اعتراض توده ای افزود. در چنین شرایطی جناح طرفداران گورباچف با استفاده از شرایط موجود ابتکار عمل را بدست گرفتند و با کمک ارتش قدرت را قبضه کردند و در همان نخستین لحظاتی که ارتش برای کنار گذاشتن چائوشسکو دست به عمل زد، بسیاری از سران حکومتی وابسته به چائوشسکو دستگیر و شیرازه حکومت او هم پاشید. مردم نیز عمدتاً جانب ارتش را گرفته و مقاومت مسلحانه طرفداران چائوشسکو در مدتی کوتاه درهم شکست.

بهرور، آنچه که در این تحولات بوقوع پیوست انتقال قدرت از دست یک جناح حزبی به جناح دیگری بود که هدفش انجام همان رفرمها می است که در دیگر کشورهای اروپای شرقی صورت گرفته یا در حال اجرای آن هستند. لذا این خود به این مسئله نیز پاسخ میدهد که این تحولات را چگونه باید ارزیابی کرد. جناحی که اکنون قدرت را بدست گرفته نه فقط خواستار انتقال تام و تمام قدرت به طبقه کارگر و برقراری یک دمکراسی سوسیالیستی نیست و اساساً باید گفت که این جناح نیز نه حامل چنین تفکری است، نه چنین وظیفه ای را برعهده داشته و نه خود ادعای

شورای عالی . . .

سندیکاها، اجتماعات و اعتصابات ندارید. " لنین در سال ۱۹۱۱ یعنی قبل از حوادث لنا و قبل از شرایط اعتلائی ۱۹۱۲ به بعد در اثر خود "درباره دیپلماسی تروتسکی و درباره پلاتفرم سوسیال دمکرات های وفادار به حزب" علیه این طرز تفکر نوشت: "چرا شعار جمهوری شعار مجرد عده معدود است، آیا روشن نیست که مطلب درست عکس اینست یعنی: این شعار "آزادی اجتماعات" است که اگر بعنوان یک شعار "همه گیر" و بدون پیوند با شعار جمهوری در نظر گرفته شود، شعاری "مجرد" و بی معنی از کار درمی آید؟ بی معنی است که از سلطنت تزاری "آزادی اجتماعات" طلب شود بی آنکه به توده ها توضیح داده شود که این آزادی با تزاریسم در یکجانبی گنجد و لازمه تحقق این آزادی استقرار جمهوری است" (تا کید آخر از ماست) "برجسته کردن شعار "آزادی اجتماعات" در مقابل شعار جمهوری، لفاظی روشن فکسر اپورتونیستی است که توده ها او را به خود بیگانه میدانند . . . توده ها را گونه دیگری از تجربه زنده تربیت میکند، نه تجربه روی کاغذ و روشنگر آنان نیز درست همان تبلیغاتی است که کارگران آگاه به سود جمهوری انجام میدهند، زیرا یگانه شعار همه گیر همان شعار جمهوری به مفهوم دمکراسی سیاسی است. " (تا کید از ماست) چنانچه ملاحظه میشود لنین در سال ۱۹۱۱ کسانی را که خواست "آزادی اجتماعات" را در مقابل شعار جمهوری برجسته می کردند اپورتونیست میخواند و نشان میدهد که خواست "آزادی اجتماعات" اگر بدون پیوند با آلترناتیو حکومتی یعنی "جمهوری دمکراتیک" مطرح گردد شعاری "مجرد" از کار درمی آید. حال نویسنده "واقع بین" شورای عالی ۸۰ سال بعد با تکرار استدلال انحلال طلبان در رد تبلیغ آلترناتیو حکومتی، مدعی میگردد که تبلیغ خواستهای کار، نان، آزادی در پیوند با حکومت شورائی چسبیدن به "مجردات سنتی" است. در حالیکه طرح و تبلیغ "حکومت شورائی" در پیوند با خواسته های فوق بمعنای آنست که توده ها زمانی میتوانند به کار، نان، آزادی دست یابند که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را سرنگون ساخته و خود بر سر نوشت خویش حاکم شوند. حال اینکه طرح شعار "کار، مسکن، آزادی" از آنجا که بعنوان یک شعار "عملی"، "بسیج کننده و بدون پیوند با سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و آلترناتیو اثباتی در نظر گرفته شده، شعاری "مجرد" و بی معنی از کار در آمده است. بی معناست که از رژیم جمهوری اسلامی "کار، مسکن، آزادی" طلب شود، بی آنکه به توده ها توضیح داده شود که این خواستها با رژیم در یکجانبی گنجد و لازمه تحقق این خواستها استقرار حاکمیت مستقیم توده ها است. پس روشن

است که مطلب درست عکس نظرنویسنده است یعنی این شعار "کار، مسکن، آزادی" است که بدون پیوند با آلترناتیو حکومتی، شعاری "مجرد" است.

بنظر میرسد که اکنون جوهر دیدگاه نویسنده نسبت به روش تبلیغ تا آن حد که در اینجا مجال بحث درباره آن بود، روشن شده باشد. وی تبلیغ شعار "کار، مسکن، آزادی" را بدیل تبلیغ سرنگونی رژیم و آلترناتیو حکومتی قرار داده است. این نیز در اساس چیزی جز نفی تبلیغ انقلاب نیست. این دیدگاه در حقیقت میخواهد به توده ها بیاورد که برای تحقق شعار "کار، مسکن، آزادی" سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ضرورتی ندارد و آنها میتوانند بدون کسب قدرت سیاسی به این خواستها دست یابند. نویسنده مقاله ضمن توضیح این مسئله که "یک شعار تبلیغی و تاکتیک عملی اینست که به توده ها در جریان عمل راه مبارزه شان را می شناساند" مینویسد "از نظر ما شعار "کار، مسکن، آزادی" تبلور این خواستها و شکل مجسم وظائف عملی پیشا روی ماست" (تا کید از ماست) بنا بر این از نظرنویسنده شعار "کار، مسکن، آزادی" شکل مجسم وظائف عملی پیشا روی توده ها است و تحقق آن بدون سرنگونی رژیم و برقراری حاکمیت مستقیم توده ها امکان پذیر است، چرا که، طرح این خواستها بدون پیوند با سرنگونی رژیم یا آلترناتیو حکومتی و تلقی کردن آن بعنوان یک شعار عمل معنای دیگری جز این نمیتواند داشته باشد. بر همین مبنا نیز نویسنده مقاله مدعی میگردد: "کسی که در شرایط امروز ایران . . . شعار "کار، نان، آزادی، حکومت شورائی" . . . را یک شعار تبلیغی و بسیج کننده می انگارد " در واقع "ذهنیات خود را بجای توده ها می نشاند و شیپور بیداریش برای روز بزرگ را انتظار دارد". از همین زاویه نویسنده مقاله در ادامه رهنمود میدهد: برای اینکه سازمان "ذهنیات خود را بجای توده ها" قرار ندهد، کافیهست "شیپور بیداریش" توده ها را بر زمین گذاشته، از تبلیغ ایده "حکومت شورائی" دست بردارد و به این توهم در نزد توده ها دامن بزند که رژیم جمهوری اسلامی میتواند این خواستها را متحقق کند!

این دیدگاه در واقع با مخدوش کردن مبارزه حول خواستهای روزمره و جزئی کارگران یعنی شعارهای عملی و قابل تحقق در جامعه ای که تحت حاکمیت بورژوازی قرار دارد، با مبارزه حول مطالبات فوری سیاسی و خواستهای که بدون سرنگونی حاکمیت بورژوازی قابل تحقق نیست، عملاً ذهن توده ها را مخدوش میکند و آب باسیاب بورژوازی میریزد. مثلاً در نظر بگیریم کارگران از یک طرف برای افزایش دستمزد یا تأمین امکانات بهداشتی محل کارخانه مبارزه میکنند و از طرف دیگر برای دمکراسی. آیا کارگران میتوانند متشکل شوند و با قدرت خویش بدون

اینکه رژیم را سرنگون سازند، به خواست اول خود یعنی "افزایش دستمزد یا تأمین امکانات بهداشتی محل کارخانه" دست یابند؟ پاسخ مثبت است چرا که میتوان این خواستها را در چارچوب نظم موجود عملی کرد. اما، آیا کارگران میتوانند بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به دمکراسی دست یابند؟ پاسخ منفی است. چرا که لازمه تحقق آزادی استقرار حاکمیت مستقیم توده ای است. حال به کسیکه مرز بین این دو دسته از خواستها را مخدوش میکند، یعنی اینکه به توده ها میگوید که میتوانند بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به کار، مسکن و آزادی دست یابند چه میتوان گفت؟ . . .

حال از زاویه دیگری مسئله را مورد بررسی قرار دهیم. نویسنده مقاله با این استدلال که چون شعار "حکومت شورائی" هنوز به یک شعار عمل تبدیل نشده است نتیجه میگیرد که سازمان نباید آنرا تبلیغ کند، چرا که از نظریه این تبلیغ در بهترین حالت فقط قادر به جذب آگاه ترین کارگران خواهد گشت، بدون آنکه بتواند در میان انبوه توده های کارگرنفوذ کند. اینک اساساً شعارهای تبلیغی برای جلب توده های وسیع مطرح میگردد، درست است، اما در اینجا این سؤال مطرح میشود که نویسنده بر پایه چه استدلالی شعار "کار، مسکن، آزادی" را بدون سرنگونی رژیم قابل تحقق میدانند و آنرا "شکل مجسم وظائف عملی پیشا روی" توده ها میگذارد؟ پاسخ به این پرسش را نویسنده داده است. وی میگوید: "ما نمیتوانیم توده ها را به مبارزه حول حداقل خواستها و مطالبات فراجوانیم و در عین حال به آنها بگوئیم که این مبارزات سودی ندارد و به نتیجه ای در تحقق خواستهایشان نخواهد رسید". همانگونه که ملاحظه میشود نویسنده مقاله از آنجا که نمیتواند هم توده ها را به مبارزه حول شعار "کار، مسکن، آزادی" شورای عالی فراخواند و هم به آنها بگوید که تحقق این خواستها بدون سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی امکان پذیر نیست، لذا تلاش میکند تا شاید بتواند بذرا این توهم را در میان کارگران بپاشد، که در شرایط کنونی بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیز میتوان به این خواستها دست یافت.

حال با توجه به دفاع نویسنده از شعار "کار، مسکن، آزادی" که "شورای عالی" آنرا بدون پیوند با سرنگونی رژیم و آلترناتیو حکومتی تبلیغ میکند، برای نمونه خواست مسکن را مورد بررسی قرار میدهم تا روشن گردد که چه کسانی "ذهنیات خود را" بجای واقعیتها قرار میدهند و "شیپور بیداریش" برای روز بزرگ را انتظار دارند. انگلس در مورد حل مشکل مسکن میگوید "تا زمانیکه شیوه تولید سرمایه داری پابرجاست تا بدان زمان خواست اینکه مسئله مسکن یا هر

یادداشت‌های سیاسی



دفاع از حزبیت، علیه بی‌حزبی  
(۳)

★ اشغال نظامی پاناما توسط امپریالیسم آمریکا

در آخرین روزهای سال ۱۹۸۸ مسیحی، امپریالیسم آمریکا یکبار دیگر ما هیت درنده خو، تجاوزکار و توسعه طلب امپریالیسم را به کارگران سرسرجهان و خلق‌های کشورهای تحت سلطه و وابسته نشان داد و با یک حمله نظامی غافلگیرانه کشور کوچک پاناما را اشغال نمود و طی چند روز جنگ، گروه کثیری از مردم این کشور را بقتل رساند.

بوش رئیس جمهور آمریکا برای توجیه این اقدام تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا به این ادعای پوچ متوسل گردید که گویا جان شهروندان آمریکا در پاناما با خطر افتاده بود و ارتش آمریکا برای نجات جان آنها، برقراری "دمکراسی" و نیز، دستگیری نوریه‌گا به پاناما حمله کرده است. برای هراسان اندک آگاه و آزاده‌ای روشن است که اولاً به هیچوجه خطری حتی جان یک آمریکایی را در پاناما تهدید نمی‌کرد. ثانیاً امپریالیسم آمریکا بمثابه مظهر مجسم ارتجاع سیاسی، دشمن همه رژیم‌های حقیقتاً دمکراتیک است و پیگیری تدافعی و پشتیبانی رژیم‌های ارتجاعی و ضددمکراتیک محسوب می‌گردد و از این رو ادعای "دمکراسی" طلبی آن بکلی مسخره و بی‌معناست. ثالثاً - واقعیت مربوط به اتهامات آمریکا علیه نوریه‌گا مبنی بر ارسال مواد مخدر به آمریکا هرچه باشد، این حقیقت کاملاً بدیهی است که بهیچوجه مسئله مورد بحث، مسئله اصلی آمریکا نیست، چرا که هم‌زمان مداران

آمریکا و هم رژیم‌های دست‌نشانده آن در سراسر جهان در فساد، دزدی، چپاول، غارت غوطه‌ورند و گروهی از آنها در ماجرای‌های خرید و فروش مقادیر کلانی از مواد مخدر در سراسر جهان دست دارند و اساساً خود سازمان جاسوسی آمریکا یعنی سیا در این مسئله نقش عمده را ایفا می‌کند و از این گذشته تا زمانیکه مناسبات نوریه‌گا و آمریکا حسنه بود، هیچ بحث و صحبتی از این مقوله در میان نبود. پس علت اصلی اشغال نظامی پاناما را باید در جای دیگر و دیگر در یکرشته اهداف و مقاصد تجاوزکارانه و توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا جستجو کرد. اختلاف امپریالیسم آمریکا و نوریه‌گا از نقطه‌ای آشکار گردید و مبرور داشت که رژیم نوریه‌گا برغم اینکه یک رژیم بورژوازی و ارتجاعی بود این وجود حاضر نشد بصورت نوکر گوش بفرمان آمریکا عمل کند، و خاک پاناما تکیه‌گاه اصلی تجاوز امپریالیسم آمریکا نباشد. نیکار آگوه گردید. از اینجا است که اتهامات آمریکا علیه نوریه‌گا عنوان می‌گردد و بدنبال آن ابزارهای مختلفی برای سرنگونی رژیم و بکار گرفته می‌شود. چندماه پیش، سازمان جاسوسی آمریکا طرح یک کودتا را در پاناما مرحله اجرا گذاشت، اما در پی شکست این کودتا، امپریالیسم آمریکا راه حل نهایی خود را که همانا اشغال نظامی پاناما بود مرحله اجرا گذاشت تا با استقرار یک رژیم کاملاً گوش بفرمان زمین را

آنچه که در ادامه این بحث با ی‌دبان پرداخته شود، ضرورت دیسیپلین پرولتری در یک تشکیلات پرولتاریائی است که مسلح به ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم و خط مشی‌ای کاملاً انقلابی و پیگیر است. سازمان پرولتری با انضباط پرولتری پیوند ناگسستنی دارد. هر سازمانی که بخواهد شایستگی نام سازمان پرولتاریائی را داشته باشد و بعنوان یک سازمان رزمنده و پیکار رجوی کمونیست، طبقه کارگر را متشکل سازد و آن را در نبردهای بی‌امان طبقه‌ای رهبری کند باید در صفوف خود دیسیپلین آهنینی را حاکم سازد و همه اعضاء و ارگانها، از بالاترین تا پایین‌ترین آنها، خود را موظف به رعایت قواعد و مقررات پذیرفته شده حزبی و نظم و انضباطی اکید بدانند.

لنین مکرر بر این مسئله تاکید داشت که: "مرکزیت بی‌چون و چیرا و انضباط بسیار شدید پرولتاریائی از شرایط اساسی پیروزی بورژوازیست." "اگر در حزب ما انضباط بسیار شدید و حقیقتاً آهنینی حکمفرما نبود و اگر طبقه کارگر یعنی تمام عناصر متفکر و شرافتمند و جانفشان و بانفوذ این طبقه که قارند قشرهای عقب مانده را بدنبال خود ببرند یا بسوی خود جلب کنند، از حزب ما پشتیبانی کامل و بیدریغ نمی‌نمودند، بلشویک‌ها نه اینکه ۲ سال ونیم بلکه ۲ ماه ونیم هم بر سر حکومت دوام نمی‌آوردند." "ضرورت دیسیپلین پرولتاریائی از ضرورت مبارزه طبقه‌ای پرولتاریا علیه بورژوازی و رسالت طبقه‌ای و تاریخی این طبقه در انهدام نظام سرمایه داری و استقرار جامعه کمونیستی ناشی می‌گردد. بدون این دیسیپلین، طبقه کارگر نه می‌تواند بورژوازی پیروز گردد و نه به اهداف طبقه‌ای و تاریخی خود جامعه عمل پوشد. اما دیسیپلین در ذات طبقه کارگراست و از شرایط زندگی و مبارزه، از خصیصه‌های طبقه‌ای پرولتاریا ناشی می‌گردد.

طبقه کارگر که در نظام سرمایه داری فاقد هر گونه وسائل تولید است و ناگزیر می‌باشد برای گذران زندگی خود نیروی کارش را به سرمایه‌داران بفروشد، دیسیپلین را از خود نظام سرمایه داری و سیستم کارجمعی و متشکل کارخانه‌ای می‌آموزد که او را متحد و متشکل میسازد و با نظم و انضباط پرورش می‌دهد. اینکه دیسیپلین کارخانه‌ای در نظام سرمایه داری دارای یک جنبه ستمگرانه و استثماری‌گرا نه می‌باشد و بر شلاق گرسنگی و ترس از مرگ مبتنی است بحثی در آن نیست، اما این

☆ گرامی باد سی و یکمین سالگرد پیروزی انقلاب کوبا!

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

A. MOHAMMADI  
490215483  
Amro Bank  
Amsterdam\_HOLLAND

برای تماس با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) نامه‌های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه‌ها را به آدرس زیر بفرستند.

Post Fach 302921  
1000 Berlin 30  
West Germany

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق